

ازدواج و زناشویی
از
دیدگاه کتاب و سنت

خادم القرآن
محمد صادقی تهرانی

بسم الله الرحمن الرحيم

ازدواج و زناشویی از دیدگاه کتاب و سنت

ناشر:	انتشارات شکرانه
چاپخانه:	چاپ دانش
گرافیک:	آیات سبز
چاپ اول:	تابستان ۱۳۹۰
شمارگان:	۳۰۰
قیمت:	۱۵۰۰ ریال
نشانی:	قم، بلوار امین، کوی ۲۱ پلاک ۷، جامعه علوم القرآن، انتشارات شکرانه.
تلفن:	۰۲۶۱-۰۹۳۴۴۲۵
شابک:	۹۷۸۶۰۰۶۳۳۷۱۳۵

نشانی پست الکترونیک: sadeghi@forghan.ir
سایت: www.forghan.ir

فهرست

۷	مقدمه ناشر
۹	زنashویی
۱۱	احکام ازدواج
۱۳	عقد ازدواج
۱۵	شرط‌های صحیح عقد
۱۸	عیب‌های مبطل عقد ازدواج
۲۰	زن‌هایی که ازدواج با آن‌ها حرام است
۲۷	حرمت رضاعی یا شیرخوارگی
۴۰	شرط شیرخوارگی
۴۳	حقوق هم‌آهنگ زن و شوهر
۵۲	نفقة
۵۴	عقد منقطع
۵۸	شرط‌های درست و نادرست در ازدواج
۵۹	نگریستن به زنان نامحرم
۶۷	زندگی‌نامه‌ی مؤلف

مقدمه ناشر

بنام خدای رحمتگر بر آفریدگان، رحمتگر بر ویژگان

ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است. هموکه به راز ذاتی دلها بسی داناست. او که بر سر و سامانمان نعمت فرو ریخت و ما را توفیق نشر معارف قرآن که رهنمودی است برای تقوایشگان، عطا فرمود و سپاس فراوان حضرت اقدس خدای منان را که آخرین حجت وحیانی را هادی جهانیان فرستاد و صلوات بررسول وحی الهی، محمد ﷺ و جانشینان معصومش که فرمانداران قرآن بوده و هستند.

این کتاب که گزیده‌ای از بیانات گهربار خادم القرآن، حضرت آیت الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی (قدس الله تربیته الزکیه) که به حق از نوادر دوران در تفسیر حقایق و دقایق قرآن کریم و شهید راه خدا بود، در خصوص مباحث پیرامون اجتهاد و تقلید گردآوری شده است. چرایی و چگونگی اجتهاد و تقلید در اصول عقاید و احکام فرعی از منظر کتاب خدا و در حاشیه آن، سنت نبوی و عترت علوی مورد بحث قرار گرفته و خواننده را به تفکر و تحقیق و امداد نشاند. نشر معارف قرآن، این آخرین کلام وحیانی برای ما رحمت

واسعه و افتخاری گرانمایه است. امید آنکه شما خواننده محترم از آن بهره گیرید و ما را در ادامه مسیر حقیقت جویی راهنمایی فرمایید.

و السلام على من اتبع الهدى

انتشارات شکرانه

زنashoibi

زنashoibi یکی از ضرورت‌های اصلی زندگی است و چه بسا از ضرورت لباس و مکان و غذا نیز برتر است، که احياناً با لختی و لامکانی، و با گرسنگی هم تا اندازه‌ای که به آستانه‌ی مرگ نرسد می‌توان ساخت، ولی نیاز جنسی گاه آن چنان شدید است که عرصه را بر انسان بسی تنگ می‌کند و خفقانی بس عجیب و تحمل ناپذیر در انسان پدید می‌آورد، که حاضر است برای به دست آوردنش از نیازهای مکانی و پوششی و غذایی و مقامی و جانی هم بگذرد.

روی همین اصل است که شرع مقدس الٰهی زناشویی را سنتی شرعی نامیده که هر کس از این سنت در عین نیاز و توانش روی‌گردان شود گویی مسلمان نیست، چنان‌که از رسول گرامی ﷺ روایت است که «النِّكَاحُ مِنْ سُنَّتِي فَمَنْ رَغَبَ عَنْ سُنَّتِي فَأَيْسَ مِنْهُ» و ما این‌گونه تهدید را نسبت به سایر نیازهای زندگی هرگز از زبان شرع مقدس - جز اندکی - سراغ نداریم.

و به همین جهت هم قیود و حدود غلط و شدادی را که احياناً در راه زناشویی به عنایین گوناگون است، اسلام به کلی آن‌ها را از سر راه

احکام ازدواج

ازدواج دارای دو بخش دائم و موقت است، که در بخش دائمش هرگز وقتی تعیین نمی‌شود و اصولاً وقتی تا آخر عمر زن و یا مرد و یا هر دو می‌باشد و آن هم مجھول است.

و در بخش موقت باید وقتی که تا پیش از پایان عمر است مقرر گردد، و یا به عبارت دیگر وقتی معین است ولی معنای موقت بودن مدتی کمتر از زمان معمولی مرگ را می‌طلبد، و حتماً باستی مراجعات شود، که اگر مقارن وقت معمولی مرگ یا بیشتر از آن باشد این عقد موقت نیست زیرا معنای موقت، تا زمان مرگ و یا بیشتر از آن را هرگز شامل نیست، دائم هم نیست زیرا قصد دوام هم نداشته و در نتیجه این عقد کلاً باطل است. بنابراین عقد‌هایی که موسوم به عقد موقت ۸۸ ساله یا ۹۹ ساله و مانندش است، نه عقد موقت است و نه دائم، بنابراین این رقم عقدها باطل است و اگر عمل جنسی هم صورت گیرد زناست زیرا این عقد صورت گرفته نه تحت شرائط و احکام عقد موقت است، نه تحت عنوان و احکام عقد دائم، بنابراین این رقم عقدها از ریشه باطل است، مگر این‌که قصد ۹۹ ساله و یا هم‌زمان با مرگ به معنای عقد دائم باشد که از نظر عقلانی هم این‌گونه است و در این صورت این عقد دائم است و قصد دوام هم شرطی برای عقد دائم نیست زیرا طبع ۹۹ ساله دوام است چه قصد باشد و یا نباشد، بلکه

زنشویی برداشته تا به جایی که با یاد دادن سوره‌ای کوتاه از قرآن به عنوان مهریه می‌توان زن دائم تا چه رسد به منقطع اختیار کرد، و زنانی را که مهریه‌شان کم و کمتر است در شمار بهترین زنان آورده است، و تنها هم‌آهنگی عقلی و ایمانی و نفقه‌ی عادی را برای پیوند زناشویی زنان و مردان لازم دانسته که تمامی خوبیخانی‌ها نیز در همین راستا است و بس.

گیریم زنی بسیار زیبا با مهری بسیار سنگین ولی بی‌ایمان و یا سست‌ایمان یا بداخل‌الاق و ناسازگار باشد، که چنان زنی - گرچه بدون مهریه - هرگز به کار زندگی و تشکیل خانواده نمی‌خورد.

و یا مردی بسیار رعنای زیبا و ثروتمند و با شخصیت ظاهری ولی لابالی و بی‌ایمان و یا سست‌ایمان است، که اگر میلیون‌ها مهریه هم برای ازدواج زن دلخواهش در نظر بگیرد، چون ایمان و تعهد ندارد هرگز هیچ‌گونه تضمینی برای زندگی سعادتمند همسری را ندارد، و چه بسا زن مجبور به جدایی شود و چیزی هم از مال خود را به او بدهد تا خلاصش کند، و بالاخره اگر بر مبنای شایسته‌ی شرعی زناشویی صورت گیرد زندگی سعادتمند نیز در این زمینه تضمین شده است و خیلی کمتر ممکن است به طلاق کشانده شود و در هر صورت زناشویی ناهمسان، به ویژه آن‌چه انسان را به گناه بکشاند از آغاز حرام و نادرست است.

عقد ازدواج

«عقد» یا قرارداد ازدواج به هر زبانی که باشد درست است، و اگر هم بدون لفظ ویژه‌اش که آنکهٔ نکاح کردم - باشد در صورتی که جریانی نمایانگر زناشویی میان مرد و زنی انجام گردد چه با نوشتند و یا گفتند و یا اشاره و هر طوری دیگر که به روشنی دلالت بر انجام ازدواج کند کافی است^۱، و تنها طلاق است که چنان که خواهد آمد در صورت امکان نیازمند به لفظ است.

و بالاخره اگر هم لفظ در انجام ازدواج شرط باشد در اختصاص الفاظ خاصی که معمول است نمی‌باشد، بلکه هر لفظی که دلالت بر انجام ازدواج کند کافی است، که اگر مثلاً مرد بگوید قبول داری زن من باشی؟ و او بگوید قبول کردم به همین سادگی عقد ازدواج انجام شده و هر دوی زن و مرد به یکدیگر محروم می‌شوند، به شرطی که با این الفاظ یا اعمال قصد ایجاد و یا إخبار از رابطه زناشویی کند، و نه صرف پرسش که بخواهد از او نظرخواهی کند که گرچه نظرش مثبت باشد لکن شرایط دیگرش نیز باید رعایت گردد که در عقد منقطع از جمله زمان آن است که تا چه زمان و با چه شرط، و إخبارش هم گزارشی است از آن چه برای یکدیگر تصمیم گرفته‌اند، که إخبار از این تصمیم به منظور خبریابی همسران به هر وسیله‌ی ممکن واجب است، که با لفظ یا نوشه‌ی صحیح و یا هر صراحتی دیگر می‌باشد.

۱. هیچ یک از قدماء و گروهی از متاخرین هیچ‌گونه لفظی را در نکاح شرط نکرده‌اند و شیخ مفید به‌این فتوی تصریح کرده است (۲۶۰:۲).

قصد انقطاع برای عقد منقطع شرط است و بس و بالاخره اگر قصد دوام هم به صورتی غیرانقطاعی گرچه با تعیین مدتی بیش از انقطاع و یا همان با مرگ باشد به حساب عقد دائم است و این‌جا احتیاطی شدید در تجدید عقد با شرایط شرعی است.

لفظ نکاح، ازدواج، عقد و مانند این‌ها هر دوی دائم و موقت را شامل است، و روی این اصل گذشته از آیه‌ی عقد موقت «فَمَا أَشْتَمَّتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۲۴) «آن‌چه بهره‌ی شهوانی یا جنسی از این زنان بر دید مزدها شان را که فرضه و واجب حتمی است بپردازید».

گذشته از این تمامی آیاتی که مشتمل بر الفاظ نکاح و زناشویی است هر دوی عقد دائم و موقت را زیر پوشش دارد، مگر آن دسته از آیاتی که با قرایینی آشکار ویژه‌ی عقد دائم است.

و چون نیاز جنسی و تشکیل خانواده و تأسیس نسل از ضروریات همگانی زندگی است و حتی احیاناً بیش از غذا و مکان و لباس ضرورت دارد، از این‌رو شارع مقدس همه‌گونه تسهیلات را برای ازدواج مقرر کرده، که اگر توان ازدواج دائم برای مرد یا زن یا هر دو نباشد ازدواج موقت جایگزین همان ازدواج دائم است، با محدودیت‌ها و تکالیف و مسئولیت‌هایی خیلی کمتر.

ازدواج نه تنها در شرع مقدس حلال است بلکه به عنوان قاعده‌ی کلی مستحب و احیاناً هم واجب است گرچه در بعضی مواقع نیز حرام می‌باشد.

تمامی این صیغه‌های تکرار شده هم قابل تکرار است، وانگهی اگر هم از نظر لفظی غلط باشد خود اشاره‌ای صریح به معنای نکاح بوده و کافی است و بالاخره این تکرار مسخره بی معنی هرگز مبنای درستی ندارد.

شرط صحت عقد

اگر صیغه‌ی عقد بدون رضایت طرفین جاری گردد و سپس رضایت دهنند این عقد با این رضایت از زمان مورد نظر مرد و زن درست است.

پدر و جد پدری حق دارند در صورت مصلحت دختر و پسر نابالغ و یا سفیه و یا دیوانه خود را به ازدواج دائم یا موقت کسی که صلاح می‌دانند بیاورند، و هنگامی که دختر یا پسر بالغ و عاقل شدند و این ازدواج را پذیرفتند که معلوم است، ولی اگر نپذیرفتند باطل است زیرا ولایتشان هم تا پایان نابالغ بودن اینان است.

هیچ‌گونه ولایتی از هیچ‌کس بر دختر رشیده باکره نیست^۲ مگر

۱. مرحوم آقای خویی پذیرفتن پس از بلوغ را کلاً شرط می‌دانند که در غیر این صورت به احتیاط واجب باید طلاق داد.

۲. چنان‌که گروهی از فقهاء مانند شیخ در کتاب خلاف و مبسوط، فخر الاسلام، شیخ انصاری، میرزا محمد تقی شیرازی، سید محمد حسن شیرازی، سید اسماعیل صدر، سید محمد کاظم یزدی، سید ابوالحسن اصفهانی و سید محمود شاهروdi فرموده‌اند و مرحوم آقای اراکی، گلپایگانی، و آقای منتظری اجازه‌ی پدر یا جد پدری را مبنی بر نبوده، باید گفت این شاید‌ها و نشاید‌ها اگر هم راهی داشته باشد در

عمله این است که معلوم باشد قضیه‌ی رفیق بازی وزنا در کار نیست، بلکه مقصود زناشویی و تشکیل زندگی جدید است چه دایمش و چه موقتش.

در صورتی که صیغه‌ی عقد بخوانی که چه بهتر و دلالتش هم روشن تر است، بر حسب دو آیه‌ی: «زوجناکها» (سوره‌ی احزاب، آیه‌ی ۳۷) و «إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَ إِحْدَى أُبْنَتِي هَاتَيْنِ» (سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۲۷) «می خواهم تو را به نکاح یکی از دخترانم درآورم» کافی است، و این جا ایجاب از طرف مرد است و قبول از طرف زن، زیرا در این دو آیه فاعل نکاح مرد است و موردش هم زن می‌باشد، و قاعده‌ی ادبی نیز چنان است، همان‌گونه که خواستگاری از مرد است و پذیرش آن از زن جریان نکاح هم که تحقق دادن به همین نقش است هم چنان پیشی جستن مرد است در صیغه‌ی نکاح، گرچه عکسش هم جایز است، به‌ویژه جاهایی که خواستگار زن باشد چنان‌که در آیه‌ی: «۵۰ سورة‌ی احزاب» زنی از رسول گرامی خواستگاری کرد. در جمع چه این و چه آن که بهتر است، و این همه تکرارهای احیاناً سه یا پنج مرتبه صیغه را می‌خوانند، و یا با تبرک به عدد چهارده معصوم چهارده مرتبه می‌خوانند این‌ها همه دگان‌داری و پیرایه‌گرایی است که روح اسلام از آن‌ها بیزار است، و مگر چه معنی دارد که پس از جریان نکاح، باز هم آن‌ها تکرار کنی که به معنی زناشویی مجدد است پس از انجامش؟ و اگر این تکرار بدین منظور است که شاید صیغه‌ی نخستین درست نبوده، باید گفت این شاید‌ها و نشاید‌ها اگر هم راهی داشته باشد در

بپردازد، زیرا بخشش او از بخشش همسرش سزاوارتر است که مکنت مالی وی اولاً از او بیشتر است و در ثانی این بخشش تلخی طلاق را بسیار جبران می‌کند، که «وَ انْتَعْفُوا اقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ» این بخشش را برای زدودن تلخی طلاق نزدیک‌تر دانسته، «وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بِيَنْكُمْ» هم تاکیدی دیگر است برای پرداخت تمامی مهریه، و آیا پرهیز از پی‌آمد‌های بد طلاق و نیز فضیلت میان همسران چه ارتباطی با پدر دختر دارد، که هرگز نه در این آیه و نه در جاهای دیگر موقعیتی در عقد و طلاق و مهریه و غیر آن ندارد.

آری! این «بیده عقدة النکاح» در این میان تنها شوهر است، نه پدر زن که هرگز دخالتی در عقدة النکاح ندارد، و نه حتی زن که این «عقدة النکاح» در این جا انحصاری است، و طبعاً اضافه بر عقده‌ی ایجابی مشترک میان دو همسر، جریان سلبی هم که طلاق است نیز بیشتر به‌دست او است، و همین امتیاز جریان سلبی، و توان زیادتر مالی و محبت و الفت زناشویی خود موجب است که تمامی مهریه را به همسرش بپردازد گرچه پیش از او همسرش به بخشش حرش تشویق شده، که این خود افزون بر سایر تشویق‌ها او را در چنان بخششی پیش‌گام کند.

این جا عموم و اطلاق آیاتی دیگر هم این‌گونه ولایت را کلاً سلب می‌کند، مانند آیه‌ی شریفه‌ی «فَلَا تَعْظُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحُنَّ ازْواجَهُنَّ» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۲) که ممانعت از ازدواج مجدد زن طلاق یافته را - اعم از باکره و غیرباکره - منع کرده و آیه‌ی شریفه‌ی «فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ

این‌که ازدواجی برخلاف شرع باشد که این‌جا ولایت نهی از منکر بر همگان به‌ویژه بر نزدیکان است حتی نسبت به پسر و تنها آیه‌ای که در نفی یا اثبات این ولایت مورد استدلال است این آیه است که «وَ اذَا طَلَّقُهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيَضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوَ الَّذِي بِيَدِهِ عُقْدَةُ النِّكَاحِ وَ أَنْ تَنْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بِيَنْكُمْ» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۷) در این آیه بخشش نیمی از مهریه با طلاق پیش از عمل جنسی نخست به زن پیشنهاد شده، و سپس به کسی که گرهی نکاح به‌دست اوست، و این کس طبعاً زن نکاح یافته نیست زیرا نخست حکم‌ش گذشت و در ثانی گره نکاح تنها به‌دست او هم نیست، که میان دو همسر مشترک است، به‌دست پدر زن هم نیست زیرا اولاً او حق بخشش حق دخترش را ندارد، در ثانی دخالتش در عقد نکاح اول هم مورد بحث و کلام است، و در آخر کار اگر هم برای او در مرحله‌ی سوم پس از همسران دخالتی در عقد نکاح باشد، انحصاری او نیست و این آیه عقدة النکاح را منحصر به‌موردش می‌داند، و انگهی این «عقدة النکاح» انحصاری برای زن هم نیست زیرا افزون بر عقده‌ی ایجابی نکاح عقده‌ی سلبی برتر طلاق را هم در بر دارد و گرنه «بیده» انحصاری نبود پس تنها این شوهر است که پس از همسرش این‌گونه تشویق می‌شود که تمامی مهریه را به همسرش

→ احتیاط می‌دانند و مرحوم آقای خمینی کلاً اجازه را در صورت عدم دسترسی به پدر یا جد پدری و نیاز دختر به ازدواج شرط نمی‌دانند. و آقای منتظری کلاً اجازه را در صورت مصلحت ازدواج دختر باکره و منع پدر یا جد پدری شرط نمی‌دانند.

این عیوب چهارگانه چه پیش از عقد باشند و چه پس از عقد پیش آیند موجب اختیار زن در برهم زدن عقد می‌باشند، که اگر این عیب‌ها پیش از عقد بوده این عقد بدون طلاق بر هم می‌خورد، و اگر پس از عقد بوده به وسیله‌ی فسخ این جدایی حاصل می‌شود.

و بهترین دلیل براین حکم آیات و روایاتی است که در این صورت چنان زندگی را برای زن حرجی یا عسرآور دانسته به‌طوری که هرگز قابل تحمل نیست، و از طرفی هم قاعده‌ی «لاَ ضَرَرَ» اضافه برآیدی نفی حرج و عسر ادامه‌ی چنان زندگی را محکوم می‌سازد.

عیوب هفت‌گانه‌ی زن: دیوانگی، خورد، لک و پیس، کوری، زمین‌گیری یا شلی، یگانگی مجرای بول و تناسی، و یا دو مجرای تناسی و غائط، و مانع گوشتی یا استخوانی که مانع از عمل جنسی باشد. این عیوب نیز در زن موجب اختیار مرد در به‌هم زدن عقد است همان‌گونه که در عیوب مرد گذشت.

و نه تنها این‌ها، بلکه هر عیبی که برخلاف مبنای عقد باشد موجب اختیار فسخ یا طلاق برای طرف مقابل است، و زن در صورت معیوب بودنی که موجب اختیار فسخ از ناحیه مرد است استحقاق مهریه‌ی مقرر را ندارد و تنها اگر عمل جنسی با او انجام شده حق مهرالمثل برای او ثابت است و بس.

و از جمله عیب‌هایی که موجب اختیار فسخ یا طلاق است اعتیادی است زندگی برانداز، یا ندادن نفقة یا نداشتن اخلاقی زندگی‌ساز و اصولاً هرگونه عسر و زیانی که غیرقابل تحمل است.

حتی تُنْكَحَ رَوْجَاً غَيْرَهُ (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۰) که نکاح این زن سه مرتبه طلاق یافته را مربوط به خودش دانسته، گرچه این آیات درباره‌ی زنان طلاق یافته است، ولی در زنانی دیگر هم هرگز دلیلی فرآنی بر ولایت پدر نداریم. و روایات مربوطه نیز در این باب متناقضند، آری از باب مصلحت‌اندیشی، امر به معروف و نهی از منکر، پدر و مادر از دیگران برترند، و نه این‌که استبدادی برخلاف مصلحت در باره‌ی ازدواج دخترشان دانسته باشند، و در باره‌ی پسر هم چنان است گرچه نسبت به دختر مراعات مصلحت برتر است که وضع اجتماعی و برخوردهش نیز مقتضی مصلحت‌اندیشی بیشتری است.

عيوب مبطل عقد ازدواج

عیوب مرد عبارت است از: دیوانگی و خصیه‌بودن یعنی کسی که تخمش را کشیده و یا کوبیده‌اند و یا در اصل خلقت معیوب و یا تخمش بی‌تیخ است، و دیگر عینین بودن اوست، یعنی توانایی جنسی ندارد، و هم‌چنین بریده بودن عورت، که این‌ها از عیوب مرد و موجب فسخ عقد از ناحیه زن می‌باشد. زندگی با دیوانه خود دیوانگی است و سه عیب آخرین در یک عیب ناتوانی در عمل جنسی مشترک و هم‌آهنگ می‌باشند که در جمع در ازدواج امکان هم‌بستری شرط است، ولی شرط اوّل کلی و همگانی است مگر در ازدواجی که فقط به منظور محرومیت باشد و نه چیزی دیگر به جز عقل که در هر صورت شرط اصلی است!

پدر پدر شوهر و پدران مادر شوهر که اجداد شوهر هستند همه و همه به این زن تا پایان عمر محترمند وزنی هم که پدر انسان با او نعوذ بالله زنا کرده باشد، ازدواج با او نیز حرام است و در حرام بودن ازدواج - و نه در محرومیت - حکم همان زن پدر محسوب است.

دسته‌ی چهارم که بیرون از این رابطه‌هاست هم چون جمع میان دو خواهر در ازدواج و ازدواج با زن زنا داده که تویه نکرده و نمی‌کند برای مرد عفیف، و هم چنین مرد زنا کرده به همین‌گونه با زن عفیف، بلکه کلاً ازدواج مردان و زنان زناکار هم با یکدیگر حرام است - زیرا برحسب آیه‌ی: (۵، سوره‌ی مائدہ) احصان کلاً شرط حلیت ازدواج است - که کلاً ازدواج باید بر مبنای نگهبانی از انحراف جنسی و مانندش باشد. و نیز زنی که او را سه مرتبه طلاق داده‌ای که پس از طلاق سوم بر شما حرام می‌شود، و سپس اگر شوهری دائمی کرد و با او نزدیکی نمود چنان‌چه شوهرش بمیرد یا او را طلاق بدهد در این دو صورت مجدداً با عقد جدید به شما حلال می‌گردد، و در طلاق نهم هم به طور همیشگی بر شما حرام می‌شود، و هم چنین زنی که به او نسبت زنا داده‌ای و با ترتیب شرعی ملاعنه، خود را تبرئه کرده‌ای که با این تبرئه به طور همیشگی بر شما حرام می‌شود، و نیز دختری که او را إفضاء نموده‌ای یعنی مجرای بول و تناسلیش را یکی کرده‌ای و این جا فقط پیش از بلوغش عمل جنسی با او حرام است^۱ و ازدواج

۱. چنان‌که مرحوم آقای هم خویی فرموده‌اند.

زن‌هایی که ازدواج با آن‌ها حرام است

این زنان چند دسته‌اند، دسته‌ی اول زنانی که بر مبنای رابطه‌ی نسبی حرامند که مادر و مادران مادر هرچه بالاتر روند، و دختر و خواهر و فرزندان و نواده‌گان آن‌ها هر چه پایین‌تر روند و عمه و خاله فقط خودشان هرچه بالاتر روند مانند عمه‌ی عمه و خاله‌ی خاله چه منسوب به خود یا پدر یا مادر و یا جد و جده هیچ فرقی در بین نیست، همه از محارمند و دختر برادر و دختر خواهر و اولاد آن‌ها نیز هر چه پایین‌تر روند همگی از محارم می‌باشند.

دسته دوم زنانی که با شیرخوارگی حرام می‌شوند که بر حسب آیه‌ی مربوطه‌اش تنها دو دسته‌اند: مادر رضاعی و خواهر رضاعی فقط خود این دو و دیگر هیچ.

دسته‌ی سوم زنانی که در رابطه‌ی با ازدواج بر انسان حرام می‌شوند به این معنا که پیوند سببی با انسان ایجاد می‌کنند و بر حسب همین آیه شریفه مادر زن به شرط همبستری با زن و نیز دختر زنی که با او هم‌بستر شده‌ای و در دامن شما تربیت یافته است. وزن پسر صلبی شما و نه پسرخوانده و نه پسر رضاعی و نیز زن پدر چه با عقد دائم و چه با عقد منقطع که هر دو تا پایان عمر بر انسان محروم‌اند گرچه پدر - آن‌ها را طلاق داده باشد - و یا در عقد منقطع مهلت آن‌ها تمام شده یا بخشیده باشد، به هر حال گرچه این زنان به شوهرانشان نام‌حريم شده‌اند. اما با اولادهای شوهر و اولادهای اولاد شوهر که نواده‌های شوهرند هرچه پایین روند کلاً به این زن محروم‌اند و نیز به پدر شوهر و

مادران اعماند از مادران بی‌واسطه و یا مادرانِ مادران یا مادران پدران هر چند واسطه زیاد باشد، و هم‌چنین دختران که تمامی دختران بی‌واسطه و باواسطه چه نواده‌های پسری و چه دختری را شامل است.

ونیز دختر خواهر و دختر برادر که تمامی سلسله‌ی نواده‌های خواهران و برادران را دربر می‌گیرد.

هم‌چنین عمه‌ها و خاله‌ها که چه عمه و خاله‌ی بلاواسطه خودتان، و چه عمه و خاله‌ی پدر یا مادرتان که مقصود خواهر پدر یا جد هرچه بالا رود و خواهر مادر یا مادربزرگ‌ها هرچه بالا روند، همگی این‌ها بر شما به‌همان جریان کلی و عمومی که بر شمردیم حرامند^۱.

۱. در قرآن کریم (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۲۴) تمامی محرمات اصلی در باب ازدواج ابتدایی ذکر شده و در پایان فرموده: «وَأَحَلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ» بنابراین بقیه ازدواج‌های ابتدایی را حلال نموده، و ازدواج‌های استمراری مانند زن افشاء شده یا ملاعنه کرده که در احادیث حرام شده منافقانی با قرآن کریم ندارد، و ما در مورد بقیه احادیشی که خلاف قرآن کریم بوده و حلال خدا را حرام یا حرام خدا را حلال وانمود کرده جداً آن‌ها را مردود دانسته و از آن‌ها صرف‌نظر می‌کنیم و در این مورد نیز مانند موارد دیگر برای حلال بودن ازدواج‌های دیگری که آقایان آن‌ها را حرام قلمداد کرده‌اند و یا نسبت حرمت را در آن موارد به - اجتماعات، شهرات، روایات و یا فتاوی این و آن داده‌اند - به‌جز نکاح ناهمسان که جزء «ماوراء ذلکم» نیست و آیه‌ی سوم، سوره‌ی نور حکم آن را صریحاً بیان فرموده در همه این موارد به‌آیه مذکور استدلال می‌کنیم. زیرا قطعاً و به‌عقیده ما آن‌گونه احادیث و روایات از موصومین الظاهر صادر نشده است و قهراً فتاوی ای هم که بر مبنای آن روایات باشد تکلیفشن معلوم است. و در

با سایر زنان کلاً پس از موانع شرعیشان حلال است. حتی اگر ازدواجی غیر مشروع صورت گرفته و یا با زنی مثلاً در حال عده زنا کرده در این جایز پس از رفع مانع شرعی ازدواج با چنان زنانی هم - به شرط تویه‌ی هر دو - جایز است^۲.

و کلاً ازدواج با زنانی دیگر بر مبنای «و احل لکم ماوراء ذلکم» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۲۴) حلال است.

پیرامون هفت دسته‌ی اول که حرمت نسبی دایمی دارند، حرام بودنشان در انحصار عقدشان و یا عمل جنسی با آنان نیست، چون این «حرمت» اختصاصی به جریان ازدواج با آن‌ها ندارد، بلکه به خود آن‌ها از لحاظ آن‌چه از زنان مطلوب مردان است که مثلاً «**حُرّمَتْ عَلَيْكُمْ أَمْهَاتُكُمْ**» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۲۳) «مادرانتان بر شما حرامند» تمامی بهره‌هایی که برای مردان از زنان در بعد شهوانی و زن بودنشان حرام است نسبت به مادر و مانندش به‌تمامی ابعادش حرام است، که بوسیدن و لمس کردن و دیدن و سخن گفتن از روی شهوت، و مهم‌تر از همه با هرگونه رابطه‌ای زناشویی مانند تولید فرزند کردن به وسیله‌ی آنان، گرچه با داخل کردن نطفه در رحم آنان بدون هیچ‌گونه تماس جنسی باشد، این هم از این حرمت مطلقه استفاده می‌شود، بنابراین تمامی این رابطه‌ها نسبت به‌تمامی زنانی که بر شما حرامند، حرام است و هرگز استثنایی هم ندارد.

۱. و به‌فتوای مرحوم آفای خمینی اگر با زنی در عده‌ی متעה یا طلاق باشن یا عده‌ی وفات زنا کند بعداً می‌تواند با او ازدواج کند.

بوده، که در دو صورت یاد شده حلال یا واجب است. ولی ازدواجی ناهمسان میان زن و مردی مسلمان که نا亨جار و دارای دعوت و پی‌آمدی آتشین باشد. به‌نص آیه‌ی بقره حرام است. قاعده‌ی ایجابی قرآنی در ازدواج - افزون بر رضایت طرفین - احصان و نگهبانی از انحراف است، چنان‌که در آیه‌ی پنجم مائده نسبت به‌هر دو همسر شرط شده، «محصنین» درباره‌ی مردان و «المحصنات» هم درباره‌ی زنان. سپس قاعده‌ی سلبیش «أولئك يدعون إلى النار» است و دیگر هیچ.

از نظر قاعده‌ی استثنای‌پذیر زن‌های بت پرست بر مردھای مسلمان حرامند چنان‌که مردھای بت پرست و کتابی هر دو بر زن‌های مسلمان حرامند، ولی زن کتابی بر مرد مسلمان حرام نیست چنان‌که صریح آیه‌ی (۵) مائده است که «وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ» (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵) همان‌گونه که زنان عفیفه‌ی مسلمان حلالند زنهای عفیفه‌ی اهل کتاب نیز بر مسلمانان حلال‌اند، به‌شرط این‌که موجب گمراهی او نشوند و فرزندانشان را هم به‌گمراهی نکشند، که «أولئك يدعون إلى النار» (۲۲۱:۲) علت و حکمت ازدواج با مشرک را دعوت آتشین خوانده ولی زن کتابی معمولاً چنان دعوتی را ندارد، و در صورت دعوت انحرافی ازدواج با چنان منحرفی گرچه مسلمان هم باشد حرام است.

و اگر زن مسلمانی داشته و بدون رضایت او با زنی کتابی ازدواج کند این ازدواج باطل است و در صورت عدم انصراف مرد از این زن

در این میان سایر ازدواج‌ها که از جمله ازدواج منقطع یا دائم با اهل کتاب است به‌نص آیه‌ی مائده که «وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أَتُوا الْكِتَابَ» (سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۵) حلال است^۱ و این - برخلاف آن‌چه گمان شده - در انحصار عقد منقطع با زنان کتابی نیست، زیرا عقد دائم نخستین نمونه‌ی نکاح و در نتیجه مورد نص این عموم و اطلاق است. و در کل هرگونه زناشویی که پی‌آمدی بد و نا亨جار ندارد حلال، و بلکه احياناً واجب است، زیرا آیه‌ی «أولئك يدعون إلى النار» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۲۱) مانع مهم ازدواج را دعوت ناری و گمراهی جهننمی دانسته.

درست است که از نظر قاعده‌ی کلی ازدواج مرد یا زن مسلمان با زن و مرد مشرک، و نیز ازدواج زن مسلمان با هر کافری گرچه اهل کتاب باشد بر حسب آیات مربوطه حرام است، ولی در صورت عدم خطر دعوت ناری و آتشی حلال، و در مورد امر به معروف و نهى از منکر واجب است. مثلاً مشرک بودن زن نوح و زن لوط، و مشرک یا ملحد بودن فرعون شوهر آسیه مانع از حلیت این‌گونه همسری‌ها نبوده، و قرآن هم که این‌ها را حرام کرده از باب قاعده‌ای استثنای‌پذیر

→ ثانی این‌گونه احادیث خودشان هم کلاً با یکدیگر متضادند و در این میان احادیث حلیت که موافق با کلیت و عمومیت «و اهل لكم مأوراء ذلكم» است، مورد پسند و قبول می‌باشد.

۱. چنان‌که فیض کاشانی از متأخران (۲۴۹:۲) و آقای سید ابوالحسن اصفهانی و آقای خویی و گلپایگانی از معاصران قرموده‌اند و آقای خمینی در ترک ازدواج دائم احتیاط واجب کرده‌اند.

ازدواج با خواهرزاده یا برادرزاده‌ی زن در صورتی جایز است که زن اجازه دهد و گرنه این ازدواج هم در عین صحبت حرام است تا چه رسد به مادونش مانند ازدواج با زنی که با برادرش نعوذ بالله عمل لواط انجام شده که این ازدواج هم گرچه مرجع است اما حرام نیست. و بالاخره تمامی زنانی که برخلاف آیه، تحریم شده‌اند مادون زنان شوهر دارند که آن‌ها هم به‌هرحال حرامند مگر با طلاق از ناحیه شوهرانشان. و دیگر محرمات ذاتی که برشمرده‌اند برخلاف «وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذِلِّكُمْ» است. زیرا محرمات ذاتی تنها همان‌ها است که در قرآن کریم ذکر شده‌اند.^۱

مرد و زنی که طواف نسae و یا هر طواف واجبی را انجام نداده‌اند بر هر زن و مردی تا پیش از انجام دادن طواف حرامند، چه مرد یا زن خودشان باشد و یا مرد و زنی که در این بین می‌خواهند با آن‌ها ازدواج کنند.

حرمت رضاعی یا شیرخوارگی

در آیه‌ی مربوطه در این باره تنها مادران و خواهران رضاعی یاد شده‌اند، و آیا اختصاص به‌این دو دسته از باب یادکردن دو نمونه از هفت دسته‌است؟ هرگز! زیرا مادر و خواهر رضاعی حرام بودنشان تنها برمبنای الحال به مادران و خواهران اصلی است و بس، و اکنون

۱. از جمله فقهانی که زنای با زن شوهردار را از محرمات ابدی نمی‌داند مرحوم آقای خوبی است.

كتابي زن مسلمانش حق دارد از او جدا شود، و اگر با داشتن زن كتابي بدون اطلاع دادن، زن مسلمان گرفت و اين زن مطلع شد و راضى نگردید می‌تواند از او جدا شود.

و حرمت ابدی ازدواج با زنانی دیگر که مورد فتوای فقيهان است برخلاف «وَأَحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذِلِّكُمْ» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۲۴) است که خود نصی است عمومی بر حليت زنانی جز آنان که در قرآن به حرمت ابدیشان تصریح شده، به‌ویژه که در برخی از آنان مانند زن شوهر دار و ازدواج در عده روایاتی متضاد است.

اگر زن مسلمان بت پرست شود بر شوهر مسلمانش حرام می‌گردد و شوهر باید بدون طلاق از او جدا شود، ولی اگر یهودی یا نصرانی شود بر او حرام نمی‌گردد.

اگر مرد مسلمان که زنی مسلمان دارد از اسلام خارج شود، چه بت پرست و یا یهودی و یا نصرانی شود، زنش بدون طلاق از او جدا می‌شود، زیرا بر حسب نص قرآن و روایاتی متقن ازدواج زن مسلمان با مرد کافر کلاً حرام است و در صورتی که عمل جنسی انجام شده باشستی با درنظر گرفتن عده‌ی وفات که چهارماه و ده شب است احکام این عده را رعایت کرده و سپس در شوهر کردن آزاد است، مگر این‌که شوهرش در خلال عده تویه کند و دوباره مسلمان گردد که در این صورت رجوع با عقد جدید جایز است، زیرا عقد قبلی به وسیله‌ی ارتقاد منفسح بوده و در ایجاد زندگی جدید محتاج به قرارداد و عقد جدید می‌باشد.

بوده و هستید و خواهید بود.^۱

و یا ممکن است بفرمایید که یاد کردن این دو از باب مختصرگویی است که قرآن به عنوان اصل شریعت نوعاً به اختصار برگزار می‌کند و تفصیل و توضیحش را بر عهده‌ی روایات نهاده است؟ این جانیز هرگز چنان نیست زیرا اگر مقصود اختصارگویی بود چرا دختر که نزدیک‌تر از خواهر است به میان نیامده، و چرا به جای این مختصرگویی که شامل همگی نیست مختص‌تر خیلی مختص‌تر مانند «وَ هُنَّ مِنَ الرَّضَاةِ» یا «وَ مِثْلُهُنَّ مِنَ الرَّضَاةِ» که از نظر لفظی بسیار مختص‌تر از «وَ امْهَاتُكُمُ الْأَنْوَارُ ارْضَعْنَكُمْ وَ اخْوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاةِ» است، به جای این الفاظ یک‌جا می‌فرمود: «وَ مِثْلُهُنَّ مِنَ الرَّضَاةِ» اگر این طور فرموده بود هم از نظر اختصارگویی بهتر بود و هم این که شامل هر چه که شما در این باب برشمرده‌اید می‌شد. و حال آن که این‌گونه نفرموده پس شما

۱. و با صرف نظر از این‌ها او لاً آیه‌ی مربوطه این دو زن را در حرمت ازدواج به مادران و خواهران اصلی ملحق کرده و اگر از باب مختصرگویی بود همان‌طوری که عرض شد بهترین عبارت این‌جا (وَ مِثْلُهُنَّ مِنَ الرَّضَاةِ) بود نه آن عبارت طویل و نارسا که اگر این‌طور بود همه آن هفت مادری که شما ذکر کرده‌اید شامل می‌شد پس مطلب چیز دیگری است. اصولاً مادری که شیر داده شامل جمله‌ها نمی‌شود چنان‌که خواهر شیرخوار شامل دختر مادرش نیست و از این‌ها مهم‌تر این‌که حرمت در این‌جا حرمت ازدواج است. پس پسر رضاعی مرد و دختر رضاعی زن چه معنی دارد، که هم بر مادر شیرده‌نده حرام باشد و هم بدعلت آن‌که پسر پسر رضاعی شماست زنش با شما محروم و ازدواجش هم پس از او بر شما حرام باشد، این‌جا خوب فکر کنید که فقهای اسلام چگونه کچ روی کرده‌اند تا آن‌جا که روایتی مطلق را آن‌هم با آن مشکلاتی که در متون و سندش وجود دارد بر نص آیه‌ی شریفی قرآن ترجیح داده‌اند با آن‌که صدھا روایت صحیح و صریح هم نمی‌تواند بر یک نص یا ظاهر مستقر قرآنی مقدم شود.

که تنها این دو به مادران و خواهران نسبی ملحق شده‌اند حرام بودن پنج دسته‌ی دیگر در جمیع شیرخوارگی وجهی ندارد، و انگهی اگر بنابود که افرادی غیراز این دو مورد: (مادر و خواهر رضاعی) به این دو ملحق شوند قاعده بلاغت قرآنی این بود که دو فرد ادنی و پایین را ذکر کنند تا افراد اعلی و بالاتر با طریق اولویت به این دو ملحق شوند - و نه به عکس در حالی که در آیه شریفه دو فرد اعلی را که (وَأَمَّهَا تَكُُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخْوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاةِ) فقط مادر و خواهر رضاعی است ذکر فرموده که هرگز نمی‌شود افراد ادنی و پایین مانند دختران خواهران و دختران برادران، عمه‌ها و خاله‌ها و از این قبیل را به آن‌ها ملحق نمود و این الحق دقیقاً همانند آیه‌ی شریفه «وَلَا تَقْلِلْ لَهُمَا أُفِّ» می‌باشد - که نسبت به پدر و مادر اف نگویید - در این‌جا خدای تعالی اف را که نمونه ادنی و پایین اذیت و آزار ابیین است آورده که به طریق اولی افراد بالاتر و بالاتر مثل زدن و فحش دادن و... رانیز و باید به آن ملحق کرد و این از لطائف قرآن کریم است که فهمش فقط در اختیار قرآن پژوهان است.

اما در مائحقن فیه (در باب رضاع) که دو مورد از موارد بالا و افراد اعلی را انحصران در آیه‌ی شریفه بیان فرموده شما چگونه می‌توانید این انحصران را نادیده بگیرید و افرادی ادنی و پایین مانند عمه یا عمه‌ی عمه، خاله و یا خاله‌ی خاله و یا دختر برادر و دختر خواهر و امثال این‌ها را ملحق به این دو فرد نمایید که نه تنها توجیهی در این مورد ندارید بلکه شما در این الحق با سه اشکال عمدۀ و بزرگ مواجه

خودش به شما شیر داده و نه مادرانش، بلکه تنها همین مادر بر شما حرام است.

و نیز خواهانتان از شیرخوارگی که چند گونه خواهان را شامل است: ۱ - خواهر شما در شیر خوارگی که هر دو از زنی اجنبی شیر خورده‌اید، ۲ - دختری که با شما از شیر مادر شما استفاده کرده، ۳ - دختری که از شیر مادرتان خورده گرچه شما به علیه از شیر مادرتان نخورده‌اید، زیرا «من الرضاعة» تنها شیرخوارگی از زنی اجنبی را شامل است چه شما از آن شیر خورده و یا نخورده باشید که الف ولام به اصطلاح عربی برای جنس شیر مادر است و نه خصوص شیری که از آن خورده‌اید و یا اصولاً شیری از مادرتان خورده باشید، و روی این اصل «أَخْوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ» سه بعده و «أَمَهَاتُكُمُ الْلَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ» (سوره نساء، آیه‌ی ۲۳) یک بعده است، و مسائل شیرخوارگی به گونه‌ای مفصل بعداً خواهد آمد.

مادر زن، چه زن عقدی باشد و چه منقطع، در صورتی که با زن هم بستر شده‌اید - چه هنوز زن شما است و یا مرده و یا طلاقش داده‌ای - بر شما حرام است، و این جا مادر زن اعم است از مادر بی واسطه و یا مادر مادرش یا مادر پدرش و تا هرجا که برسد.

دختر زن یا دختر دخترش، در صورتی که با این زن عمل جنسی انجام داده باشد، و این دختر یا دخترش دامن تربیتی شما را دیده باشد در این دو صورت بر شما محرم و ازدواج با او هم قهراً بر شما حرام می‌شود اما اگر هنوز عمل جنسی با او انجام نداده‌ای و یا این

نیز نفرمایید و این جا به خوبی می‌فهمیم که محرمات رضاعی تنها همین دو دسته می‌باشند و بس: «مادران رضاعی و خواهان رضاعی» و استناد به حدیث مشهور «يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسْبِ» - آن‌چه به جهت نسب حرام است از جهت رضاع نیز حرام است - هرگز درست نیست، زیرا این حدیث با نص آیه در اختصاص این دو دسته قرار می‌گیرد. و این جا با کمال تأسف از مواردی است که فقهای شیعه و سنی برخلاف نص فرقان کریم فتوا داده‌اند که نه تنها از دو مورد به هفت مورد گذشته کشانده‌اند بلکه با اضافه کردن پنج مورد دیگر نیز تعدادش را به دوازده رسانده‌اند که از جمله‌ی آن‌ها ملحق کردن رابطه‌های سببی به اصطلاح فقهی «مساهمه» است به رابطه‌ی نسبی، و حال آن‌که اگر هم بخواهند به اطلاق این حدیث عمل کنند باید تنها رابطه‌ی رضاعی را موجب حرمت بدانند که جایگزین رابطه‌ی نسبی هفت‌گانه باشد، که فقط اضافه بر مادر و خواهر رضاعی دختر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر رضاعی می‌باشند و نه غیر این‌ها در صورتی که این فتواده‌ندگان زن پسر رضاعی! و مانند او را نیز اضافه کرده‌اند. و حال آن‌که حرمت رضاعی تنها در رابطه‌ی ازدواج است، و آیا ازدواج میان دو مذکور و یا دو مؤنث ممکن است تا حرام یا حلال باشد؟ روی این اصل پسر رضاعی برای مرد و نیز دختر رضاعی برایش معنا و مفهومی ندارد.

و بر مبنای نص این آیه تنها مادری که به شما شیر داده - و نه مادر و مادرانش - بر شما حرام‌اند، که این نص در انحصار آن زنی است که

و چون در آیه قید دختر زن شده بنابراین اگر بازنی زناکند دخترش بر او حرام نمی‌شود، چنان‌که عکسش هم همین‌گونه است، و در طی به شبّهٔ نیز به طریق اولیٰ چنان است نهایتاً این‌که مرجع بودنش خالی از وجه نیست، و تنها دختر زن شرعی شما اگر با این زن عمل جنسی انجام داده‌ای آن هم با شرطی که ذکر شد بر شما حرام است و هم چنین عکسش.

زن پسر صلبی که «وَ حَلَالِ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۲۳) با قید «منْ أَصْلَابِكُمْ» است، که زن پسر رضاعی هم‌چون زن پسرخوانده است و حرام نیست، و اصولاً «پسر رضاعی» از موضوعات حرامه - در باب نکاح - نیست تا این حرمت به‌زنش نیز - بر فرض صحبت - سرایت کند، و تنها پسری که از شیر زن شما استفاده کرده بر همان زن و دختران شما هم‌چون سایر دخترانی که با مادرانشان هم‌شیر شده‌اید حرام‌اند، و نه این‌که این پسر بر شما نیز حرام باشد تا زنش نیز بدین وسیله بر شما حرام گردد، و این چه معنی دارد که پسری که از شیر زن شما خورده، اضافه براین‌که پسر رضاعی زن شما و برادر رضاعی دختر شما است، پسر رضاعی شما هم باشد، و مگر شما به‌او شیر داده‌اید که او پسر رضاعی شما باشد. شما که

→ به‌مادر زن نبود مقتضای فصاحت و صحبت بیان این بود که «امهات نسائیکم» به‌گونه‌ای مطلق پس از «ربائیب» مقید بیاید، و روایات هم این‌جا متناقض است که آن‌چه موافق قید آیه است پذیرفته می‌باشد و بالآخره دست‌کم محرومیت این مادرزن دلیلی ندارد زیرا اصل در تمامی زنان نامحرومی است مگر با دلیلی قاطع، و این‌جا خلافش قوی است.

دختر دامن تربیتی شما را ندیده باشد، به‌شما محرم نیست و ازدواج با او هم ممنوع نمی‌باشد، و اکنون هم که طلاقش نداده‌ای می‌توانی با دخترش ازدواج کنی که «وَ رَبَائِيْكُمُ الْأَتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ الْأَتِي دَحْشُمْ بِهِنَّ قَإِنْ لَمْ تَكُنُوا دَحْشُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۲۳) «اگر با مادرانشان همبستر نشده‌اید هرگز گناهی بر شما نیست که با آن‌ها ازدواج کنید» و این‌جا هرگز طلاق مادر را در صحبت ازدواج با دخترش شرط نکرده، که قهرآ در این صورت مادر این دختر به عنوان این‌که مادر زنتان می‌شود بر شما حرام می‌گردد و قهرآ عقدی که با مادرشان داشته‌اید خود به‌خود منفسخ و باطل می‌گردد و این‌که گفته‌اند در این صورت جمع میان مادر و دختر می‌شود و این جمع هم حرام است، پاسخش این است که این‌جا جمعی درکار نیست، که مسئله قهری و اتوماتیکی است یعنی به‌محض این‌که شما با دختر این زن ازدواج و نکاح نمودید مادرش، مادر زن شما می‌شود و از عنوان اولش که همسر شما بود خارج و تحت عنوان «وَ أَمَهَاتُ نِسَائِكُمْ» قرار می‌گیرد، که فقط ازدواج با مادرزن آن هم به‌شرط همبستری با زن حرام است^۱.

۱. این‌جا «من» در «من نسائیکم» دو مرجع و بازگشت دارد، نخست «نسائیکم» در «امهات نسائیکم» که این‌جا «من» برای تبیین است، بدین معنی که مادران زنانی که با آن‌ها همبستر شده‌اید، و سپس همین «من» برای تبعیض است، که دخترانی از زنتان که با آنان همبستر شده‌اید، که در این صورت چنان‌که همبستری با مادر ریبه شرط حرمت ریبه است، همبستری با زن هم شرط حرمت مادر این زن است، و اگر این شرط نسبت ←

جمع میان دو خواهر صلبی که دو خواهر را یکجا و یا یکی پس از دیگری ازدواج کنی حرام است، چه دائم و چه موقت، و در فرعش هم چون زنی که در عده‌ی رجوع کنی، روی همین اصل این زن حق داری بدون تجدید عقد به اورجوع کنی، در چنان عده‌ای به حکم زن شما است که حق نداری با خواهرش پیش از تمام شدن عده‌اش ازدواج کنی.

در جمع ملکی هم میان دو خواهر صلبی تنها از نظر جمع در همبستری و سایر بهره‌گیری‌های شهوانی حرام است زیرا ملک این دو مستلزم زناشویی نیست و این‌جا به‌طور کلی ارتباط شهوانی با هر دو یک‌جا حرام است.

در عده‌ی بائن چه از دوگونه طلاق بائن باشد، و یا عده‌ی زنی که به عقد موقت شما بوده که به‌هیچ‌وجه در این عده نمی‌توانی بدون عقد جدید به اورجوع کنی، در این‌گونه عده‌ها که غیر از عده‌ی رجعیه است، اگر با خواهرش پیش از تمام شدن عده‌ی این زن ازدواج کنی هرگز اشکالی ندارد، زیرا نه جمع حقیقی بین دو خواهر است و نه - به‌اصطلاح فقهی - جمع تنزیلی، که این زن در عده‌اش به‌حکم زن شما باشد.

و در حالی که در عده‌ی طلاق خلع و مبارات، که با رجوع زن به آن‌چه به‌شما بخشیده می‌توانی به اورجوع کنی، در عین حال پیش از این جریان حق داری در عده‌اش با خواهرش ازدواج کنی، گرچه دیگر به‌هیچ‌وجه نمی‌توانی به اورجوع کنی، روی این اصل ازدواج با

شیری نداشتید پس چگونه می‌توانید پسری رضاعی داشته باشید. به‌هرحال از این حرف‌های بی‌ربط در فقه اسلامی خیلی زیاد شده و ما هم چاره‌ای جز تحمل نداریم. ختم کلام این‌که حرام بودن در موضوع شیرخوارگی تنها در بعد ازدواج است و نه این‌که شیر خوار شما هم چون اصل بر شما حرام باشد، و آیا خود این پسر هم بر شما حرام است؟! و تازه اگر هم حرمت پسر رضاعی معنی داشت زن پسر رضاعی از عموم ادعایی حدیث مشهور هم بیرون است زیرا فقط رضاع را به‌نسبت ملحق کرده و نه سبب و دامادی، که دامادی هم موجب حرمت باشد.

زن پدر، و نه تنها زن پدر بلکه هر زنی که پدر با او همبستر شده چه به‌حال به‌حساب ازدواج، یا به‌حساب شببه، و چه به‌حساب حرام باشد به‌هرحال بر شما حرام است، که در آیه‌ی مربوطه اش «ما نکحَ آباءُكُمْ» آمده و این خود اعم است از عقد و یا عمل جنسی چه با عقد و چه بدون عقد و در روایات هم این‌گونه از آیه برداشت شده که هرگونه ارتباط «نکاح» چه لفظی و چه عملی چه حلالش و چه حرامش، موجب حرمت زن مورد نکاح پدر می‌شود.

و این‌جا هم «آباءُكُمْ» تمامی سلسله‌ی پدران و اجداد پدری یا مادری را دربر دارد، ولی فقط نسبت به‌خود زن پدر و نه مادرش، و یا دخترش، که نه مادر زن پدر بر شما حرام است و نه دختر زنش، گرچه دختر زنش در صورت همبستر شدن با وی و دامن تربیتش بر خود او حرام است ولی وجهی براین‌که بر شمانیز حرام باشد در میان نیست.

زن یا مرد زناکار، که برس حسب کریمه‌هی «الْزَانِي لَا يَنْكُحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً وَ الزَانِيَةُ لَا يَنْكُحُهَا إِلَّا زَانِي أَوْ مُشْرِكٌ وَ حُرْمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» (سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲) «مرد زناکار نمی‌تواند ازدواج کند مگر با زن زناکار و یا بتپرست، وزن زناکار نمی‌تواند ازدواج کند مگر با مرد زناکار یا بتپرست، و چنان ازدواجی بر مؤمنان - که زنا نکرده و زنا نداده‌اند - حرام است^۱. این «لاینكح» و «لاینكحها» که در ظاهر خبر است، در معنا انشاء و نهی است که به چهره‌ی خبر برای تاکیدی بیشتر آمده، و اگر خبر و گزارشی از واقعیت این‌گونه ازدواج‌های ناهمسان باشد کلاً دروغ است، زیرا مرد زناکار برای ازدواجش هرگز پی‌جوی زن زناکار نیست. مانند عکسش، وانگهی «وَ حُرْمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ» این حرمت را تاکید می‌کند.

مراد از نکاح هم این‌جا زنا نیست زیرا در برابر زنا قرار گرفته، و «حرم ذلک» که دو لفظ مذکور است اگر راجع به زنا باشد که مؤنث است، این خود برخلاف ادبیات لفظی و هم برخلاف ادب معنوی است، که زنا تنها بر مؤمنان حرام باشد و کافران و منافقان و میانگینشان هم چنان در زنا آزاد باشند!!! روایات هم اگر با این آیات مخالف باشند هرگز پذیرفته نیستند.

وانگهی در برخی از روایات «لا» آمده که دلیل بر حرمت این‌گونه

۱. شیخ طوسی هرگونه ازدواجی را از مرد پاک با زن زناکار و به عکس حرام می‌داند (۵۴:۲) و مرحوم حاج سید احمد خوانساری و حاج سید محمد رضا گلپایگانی هم بهاحتیاط مطلق آن را حرام دانسته‌اند.

خواهر زنی که در عده‌ی عقد موقع شما است به هیچ وجه اشکالی ندارد، که هرگز راه رجوعی به او برای شما نیست و بربنای نص آیه و روایات معتبره بی مانع است، و یک روایت جعلی که در این زمینه ازدواج با خواهرش را حرام شمرده، در برابر نص آیه و در حاشیه‌اش روایاتی دیگر هرگز نقش درستی ندارد و قابل قبول نیست، و در هر صورت تنها جمع اصلی یا فرعی میان دو خواهر صلبی حرام است، زیرا دو خواهر رضاعی! با یکدیگر نسبت شرعی رضاعی ندارند، تا این دو به حساب دو خواهر در این باب بیایند، و آیا این دو خواهر به یکدیگر حرامند که موضوع حرمت رضاعی میان یکدیگر باشند، و اگر هم بر برادر رضاعی حرامند، این حکم تنها در رابطه‌ی ازدواج برای برادر رضاعی با آن‌ها است و نه در رابطه‌ی میان خودشان که اصولاً این حرمت فی‌مابین موضوعیتی ندارد، و بالاخره موضوع حرمت رضاعی تنها برای حرمت ازدواج با آن‌ها است که میان دو خواهر یا دو برادر = دو مذکر و یا دو مؤنث معنی ندارد. روی این اصل حرمت رضاعی در غیر این دو مورد هرگز نیست، به‌ویژه میان دو هم جنس، که مثلاً اگر زنی نوه‌ی دختری خود را شیر دهد فتوا بر این است که این دختر شیرخوار با مادرش خواهران رضاعی شده‌اند، و این زن - مادر دختر - که خواهر رضاعی این دختر شده بر شوهرش حرام است زیرا این مرد با خواهر رضاعی دخترش که هم‌چون دختر خودش می‌باشد همسر است!!! خیر هرگز چنین نظری از نظر شرعی درست نیست و این‌گونه شیر دادن‌ها هرگز مشکلی ایجاد نمی‌کند.

گذشته از این آیه‌ی نور به طور صراحة ازدواج میان دو نفر را که یکی عفیف و دیگری بی‌عفت است حرام کرده، گرچه بدانیم که چنان زنی در عده نیست و شوهر هم ندارد، و نه تنها این آیه نسخ نشده بلکه در آیه‌ی مائدہ که آخرین نزول سوره‌ی قرآن کریم است تأکید نیز شده و بعد بیشتری هم پیدا کرده است که «وَالْمُحْسَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْسَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ» (سوره‌ی مائدہ، آیه‌ی ۵) حلیت زنان پاکدامن مؤمنه و زنان پاکدامن کتابیه را تثبیت نموده است... که روی این اصل، تنها زنی که پاکدامن است برای مردی پاکدامن قابل ازدواج است، که اگر میدانی ناپاک است تکلیفیش روشن، و اگرنه پاکی و نه ناپاکی او هیچ‌کدام برای شما معلوم نیست، در این صورت هم ازدواج با او بی‌اشکال است زیرا «المحسنات» مقابله‌ش تنها زناکارانند. و می‌بینیم که در این مرحله‌ی آخرین نه تنها ازدواج ناپاک و مشرك با شخص پاک و مؤمن حرام است، بلکه ازدواج ناپاکان با هیچ‌کس گرچه مسلمان و ناپاک باشند حلال نیست، و این نهی از منکری است که به کلی ناپاکی جنسی را از چهره‌ی مسلمانان می‌زداید.^۱ به طور کلی زندگی چه آغازش و چه ادامه‌اش با مرد یا زن ناپاک - و

۱. پیش از آیه‌ی نور ازدواج ناهم‌آهنگ کلاً حرمتی نداشت، و با نص آیه‌ی نور همان‌گونه که در متن یاد شده حرام گشته، و با آیه‌ی بقره ازدواج مومن با مشركه و مشرك با مؤمنه هم در هر صورت حرام شده، و در آخر کار طبق آیه‌ی مائدہ ازدواج ناپاکان با یکدیگر هم حرام گشته. تا چه رسید با پاکان، و این سیاست گام به گام نزولی آیات فقهی به منظور پاک‌سازی کل مسلمانان است که، ازدواج با ناپاکان کلاً تحریم شود که شده است و ناپاکان همواره بر عزوبت بمانند تا زنا را به کلی ترک نمایند.

ازدواج است، و نیز «لا ینبغی» که این هم بر مبنای لغت قرآنی به معنای حرمت شدید است، و اگر هم به معنای مرجوح بود باز هم با نص آیه روایات «لا» مخالف بود و حال آنکه معصوم علیه السلام «لا ینبغی» را مستند به «حرم» در آیه دانسته است.

برحسب نص آیه چنانکه زن بتپرست بر مرد مؤمن عفیف حرام است زن زنا داده غیرتائیه نیز بر او حرام است، و نیز چنانکه مرد بتپرست بر زن عفیف مسلمان حرام است مرد زناکرده غیرتائب نیز بر او حرام است، و در مقابل زن زناکار مسلمان چنانکه بر مرد زناکار مسلمان حلال بوده است بر مرد مشرك نیز حلال است، و مرد زناکار مسلمان چنانکه بر زن زناکار مسلمان حلال است بر زن زناکار بتپرست نیز حلال بوده است.

البته در آیه‌ی (۲۲۱) بقره به عنوان قاعده‌ای کلی هم زنان بتپرست بر عموم مردان مسلمان حرام شده‌اند، و هم مردان بتپرست بر عموم زنان مسلمان، که آیه نور در این بعده‌ش به آیه بقره نسخ شده و نیز برحسب آیه‌ی مائدہ به عنوان آخرین حکم مرد و زن زناکار هم در صورتی که توبه نکرده باشند بر یکدیگر حرامند، ولی بقیه‌ی حکم آیه هم چنان به قوت خود باقی است.

اصولاً زن زناکار قابل اعتماد نیست، و مردی که می‌خواهد با چنان زنی ازدواج کند باید بداند که او مانعی از ازدواج ندارد، از جمله اینکه شوهر ندارد و در عده هم نیست، و مگر سخن چنان زنی که: مانعی از ازدواج دارد یا ندارد و یا بگوید در عده نیستم شرعاً قابل قبول است؟

کمتری چنین شود ظاهراً کافی است، ولی احتیاط است که در هر صورت کمتر از پانزده مرتبه شیر خوردن کامل نباشد.

باید در هر مرتبه بچه از شیر دایه سیر شود، و یا اگر سیر نشد در دو یا سه مرتبه سیرگردد، و بالاخره اصل در شیرخوارگی روییدن گوشت یا سفتی استخوان است چه این‌گونه شیر بخورد یا آن‌گونه.

از «أَرْضَعْنَكُمْ» و «مِنَ الرِّضَاةِ» در آیه‌ی شریفه‌ی: «وَأَمْهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخْوَاتُكُمْ مِنَ الرِّضَاةِ» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۲۳) در بدرو امر چنین فهمیده می‌شود که شیر باستی توسط پستان باشد و نه به وسیله‌ای دیگر که احتمالاً از مصدق «أَرْضَعْنَكُمْ» بیرون است. و بالاخره از موارد مسلم شیرخوارگی نیست، ولی این جا جای احتیاط است به‌ویژه در صورتی که این دوگونه شیرخوارگی توأمان باشند، زیرا اطلاق «ارضعنکم» هر سه مورد یعنی «بی‌واسطه و مستقیماً از پستان شیر بخورد یا با واسطه و با دوشیدن در ظرفی این شیر را به‌او بخورانند و یا هر دو با هم که گاهی از پستان و گاهی با دوشیدن باشد» همه مواردش را شامل می‌گردد. و مقتضای این احتیاط جمع میان نامحرمی و حرمت ازدواج است.

احتیاط اکید است که این پانزده مرتبه به شیر دادن زنی دیگر فاصله نشود، ولی اگر فاصله‌ی کمی شد ظاهراً در این صورت هم شیرخوارگی موجب حرمت است، که اگر مدتی طولانی‌تر از یک شبانه روز - که خود از تقدیرات شرعی شیرخوارگی است - به‌ طفل شیر دهد و در فاصله‌های اندک شیر دیگری را بخورد و یا حتی

کلاً ازدواج ناپاکان با یکدیگر - حرام و ناپاک است، که اگر زنی شوهردار ناپاکی کرد، و دامن عفتش آلوده گشت یا بدون طلاق از شوهرش جدا می‌شود، و یا باید طلاقش داد، مگر در صورتی که به‌خود آید و از کرده‌اش به درستی پشمیمان گردد، و جریان «لغان» خود گواهی است روش براین حقیقت، که یا بدین وسیله تهمت شوهرش را ثابت کند، تا او به‌جزای خود برسد، و زن هم پس از انجام لغان بدون طلاق از او جدا می‌شود، که چنان زندگی هرگز قابل تحمل نیست، و یا محکومیت این زن بدین وسیله ثابت گردد.

اگر مرد یا زنی بدکار را بتوان با ازدواج شرعی از بدکاری‌شان رهانید، در چنان صورتی نه تنها ازدواج آن‌ها حرام نیست بلکه احیاناً از باب نهی از منکر واجب نیز هست، که حرمت ازدواج با او خود از باب نهی از منکر بود، پس اگر این ازدواج موجب ترک منکرگردد طبعاً نه تنها حرام نیست بلکه واجب نیز هست.

شرائط شیرخوارگی

برحسب آیه‌ی رضاع و شیرخوارگی شرط است که به‌زن شیر دهنده، مادر نامیده شود، و برحسب روایات بیشتر و صحیح‌تر، اصل در این جریان شیرخوارگی، شیردادن مادرانه است که گوشتی برویاند یا استخوانی محکم کنند، که در روایات به‌تعداد پانزده مرتبه شیرخوارگی کامل تقدیر شده است، که اگر در این تعداد گوشت یا استخوانی نروید و یا ممحکم نگردد کافی نیست، و یا اگر در تعداد

این تنها مادر شیردهنده است که کارش حرمت‌آور است، که پسر شیرخواره را بر خودش و بر دختری که با او از همین مادر شیرخورده چه این دخترِ دختر او باشد و یا نباشد که دایه اوست این هر سه بر یکدیگر حرام می‌شوند که این شیردادن فقط هر دوی «أَمَّهَا تُكُمُ الْلَّاتِي أَضَعَكُمْ وَ أَخْوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ» مادران و خواهران را در برمی‌گیرد.

آری اگر زنی در بین دو سال شیردهنگی پسری را با شرائطی که ذکر شد، شیر دهد این پسر بر خود او و بر خواهران رضاعیش حرام می‌شود، و اگر دختری را شیر دهد نیز بر برادران رضاعیش حرام می‌شود و دیگر هیچ، بنابراین همه تفصیلات دیگر از محور این دلیل قرآنی بیرون است و هرگز دلیلی دیگر هم نه هست و نه اگر باشد می‌تواند در برابر نص این آیه شریفه نقشی داشته باشد.

حقوق هم‌آهنگ زن و شوهر

بر حسب کریم‌هی «وَ لَهُنَّ مُثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَ لِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۸) «برای زنان است آن‌چه به شایستگی بر عهده آنان است و برای مردان یک درجه برتری بر زنان است» و بخارط همین برتری و سزاوارتر بودن مرد است که مرد در عده طلاق رجعی حق رجوع را به شرط اصلاح دارد، و طلاق هم که اصولاً به دست مرد است لکن رجوعش را قرآن کریم با شرط اصلاح نافذ و جایز فرموده است و این درجه تنها درجه‌ی قوت مردانگی است که به همان میزانی که از زنان در برخی از قوانینرومندترند هم چنان وظیفه

غذایی هم به او دهند، همین که گفته شود مادر رضاعی اوست ظاهراً بر مبنای آیه‌ی مربوطه حکم شیرخوارگی شرعی را دارد، که اصل موضوع روییدن گوشت یا می‌حکم شدن استیخوان است چه با شیر دادن پیاپی بدون فاصله باشد، و یا هرگونه شیر دادنی کم فاصله، که این بچه را شیرخوار آن زن به حساب آورند و احتیاط گذشته این جا هم شایسته است.

ظاهرًا در ایام شیرخوارگی هم بچه بایستی در سن شیرخوارگی باشد و هم شیر دادن زن از حدود دو سال نگذشته باشد، که بر حسب روایات مشهور از پیامبر بزرگوار «لَا رِضَاعَ بَعْدَ فِطَامٍ»، «پس از پایان یافتن شیرخوارگی رضاع و شیر دادنی نیست» که این حدیث شیرخوارگی در غیر این دو سال را ناچیز خوانده است، زیرا «فِطَام» پایان شیرخوارگی است که بر حسب آیه‌ی «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۳) دو سال مقرر شده است، و چنان‌که فرزند اصلی که شیر خورده‌گی اش بیش از دو سال شده دیگر شرعاً به او شیرخواره نمی‌گویند پس چگونه فرزند فرعی می‌تواند پس از گذشتن این دو سال حکم شیرخواره را داشته باشد؟

و آیا شرط است که شیر در اختصاص یک شوهر باشد؟ دلیل صحیحی بر این شرط نیست، و انگهی «أَمَّهَا تُكُمُ الْلَّاتِي أَضَعَكُمْ» تنها مادر را موضوع این حکم قرار داده و نه پدر را هم، و همین که گفته شود فلانی مادر رضاعی اوست کافی است و این جانه دختر رضاعی شوهر! بر او حرام است و نه حرام بودن پسر رضاعیش معنی دارد، و

می‌آورد، «هر که بامش بیش برفش بیشتر».

چنانکه مرد حق ندارد برخلاف حقوق زناشویی عمل کند که به اصطلاح ناشز خواهد بود، زن نیز چنان حقی را ندارد که او هم ناشزه خواهد شد، و نشوز در جمع به معنی شانه خالی کردن از حقوق حقهای است که بر عهده‌ی هر کدام از همسران در برابر دیگری است.

زن - همانند مرد - حق دارد هر کاری که برخلاف شوون زناشویی نیست در داخل و خارج خانه انجام دهد، و نه اینکه مانند برده و اسیر گوش به فرمان باشد که حکم کر شو، خرسو و کورشوبرا او اجرای کردد، پس اگر به مقتضای ایمان و نیازهای مشروعش از خانه بیرون رود و مورد اطمینان باشد که دست خوش ناپاکی و انحراف عقیدتی یا جنسی و یا اخلاقی یا اقتصادی نمی‌گردد، در این صورت مرد حق ندارد او را از چنان رفت و آمدی باز دارد، و به عکس اگر مرد در اثر بعضی رفت و آمدها دچار یکی از این انحرافات شود زن حق دارد به عنوان نهی از منکر - به ویژه دفاع از حقوق همسریش - مانع چنان رفت و آمدهایی گردد.

براین اساس چنانکه اگر زن از حقوقی زناشویی سرپیچی کند به اصطلاح «ناشزه» است و حق نفقة‌اش بر مرد ساقط می‌شود، اگر مرد هم از حقوقی زناشویی سر باز نزد زن حق دارد از هم‌بستره او جلوگیری کند که هم نهی از منکر است و هم برای دفاع از حق خودش می‌باشد، تا شاید اصلاح شود چنانکه در کریمه‌ی «إِنْ اَفْرَأَهُ خَافَثٌ مِّنْ بَعْلِهَا نُشُوزًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَيْنِهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا» (سوره‌ی نساء، ۶:۳)

آنان نیز در برابر زنان سنگین‌تر است چنانکه در کریمه‌ی «أَلْرَجَالُ قَوَاعِدُنَّ عَلَى النِّسَاءِ» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۴) است که مردان پاسداران زنانند که بایستی در قوام و پابرجایی زندگی آنان کوشما باشند، و اما در مورد میراث که زنان $\frac{1}{4}$ یا $\frac{1}{2}$ و مردان $\frac{1}{2}$ یا $\frac{1}{4}$ یعنی مردان دو برابر از زنان ارث می‌برند هیچ‌گونه درجه‌ای برای این مردان نیست چنانکه در باب ارث خواهد آمد.

روی این اصل زن و شوهر نسبت به حقوق زناشویی از نظر عدالت و بر میزان حکمت در کل امور زناشویی جنسی و غیر جنسی برابری دارند، و نه آنکه چون مردان زورمندترند حق زورگویی بیشتری نسبت به زنان داشته باشند، هرگز! بلکه مسئولیت هایشان در برابر زنان بیش از مسئولیت زنان در برابر آنان است، و این روایت که نقل می‌کنند - معاذللله - پیامبر ﷺ در پاسخ زنی که از حق خویش در برابر همسرش پرسید، فرمود حق تو بر مرد یک صدم حق مرد بر تو نیست^۱ گرچه سندش صحیح است ولی معنیش ناصحیح و جعلی است، و ساخت مقدس پیامبر ﷺ از این‌گونه سخنان خلاف عقل و خلاف وجود و مخالف قرآن مبرری است. و این روایت و همانندش درست نقطه‌ی مقابل آیاتی است که حقوق زن و شوهر را برابر دانسته و درجه‌ی مرد هم بر زن همان درجه فوت تصمیم‌گیری و بدنی و مالی و رجوع در عده‌ی رجعیه است و بس، که مسئولیت بیشتری در زندگی زناشویی

۱. من لا يحضره الفقيه (۶۷۲:۳) و مجمع البیان (۳۲۷:۱) و فروع کافی (۶:۳).

حق دارد تکالیف داخلی را فقط به عهده زن گذارد، و نه زن چنان حقی را نسبت به مرد دارد، و چون اداره‌ی اقتصادی زندگی شرعاً با مرد است، طبعاً به حساب هم‌آهنگی و برابری کاری مقتضی است که زن در اداره‌ی کارهای داخلی کوشاتر از مرد باشد، چنان‌که مرد هم در تکالیف بیرونی به منظور اداره‌ی شایسته‌ی زندگی درونی در این تکلیف استقلال دارد، و به هر صورت بایستی برابری در خدمات با رعایت نابرابری در بنیه‌ها و استعدادهای زنان و مردان به خوبی رعایت گردد، که در نتیجه می‌توان گفت مرد اضافه بر وظایف برونویش، وظایفی درونی را نیز باید با زن تقسیم کند، زیرا بر حسب آیه‌ی «أَلْرِجَالُ قَوَامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۴) و «لِلرِجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۴) از دارندۀ‌ی نیروی بیشتر انتظار فعالیت و پاسداری بیشتر است.

زنی که همه‌ی حقوق زناشویی را برمبنای شرع انجام می‌دهد ولی شوهر برخلاف انتظار و وظیفه‌ای که دارد زندگی او را اداره نمی‌کند، می‌تواند به هر وسیله‌ی ممکن حقوق خود را از او باز ستدند، که به اندازه‌ی نفقة‌ی معمولیش از مال شوهرش بردارد، و یا به وسیله‌ای دیگر آن را بگیرد، و اگر به هیچ وسیله‌ای نشد حق دارد برای تهیه‌ی نیاز ضروریش به کاری مشغول شود گرچه خواسته‌های مشروعه‌ی مرد را هم محدود سازد، و نیز حق دارد از حاکم شرع مطالبه کند که او را بر دادن نفقة اجبار کند، و گرنه او را مجبور به طلاق نماید، و اگر زیر بار هیچ یک از نفقة و طلاق نرفت حاکم شرع حق دارد به‌و لايت

آیه‌ی ۱۲۸) چنان حقی را در مثلثی از نهی از منکر در پرتو اصلاح وی به زن داده است، چنان‌که در کریمه‌ی دیگری متقابلاً همین حق را به مرد در برابر زن ناشزه می‌دهد که «وَ الَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزْ هُنَّ فَقِطُوهُنَّ وَ اهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَ اضْرِبُوهُنَّ فِإِنْ أَطْعَنُكُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا...» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳۴) «و زنانی که از سرپیچی آنان می‌ترسید - که سرپیچی به اندازه‌ای هرزه شده که خانمان سوز گشته - پس آن‌ها را موعظه کنید. و در بستر از آن‌ها دور شوید سپس آنان را بزنید...» که این زدن به منظور اصلاح - آخرین چاره‌ی باب نهی از منکر است، چنان‌که زن هم بر حسب کریمه‌ی گذشته به طور مجمل و لطیفی حق چنان جریانی را نسبت به مرد دارد. چنان‌که در: سوره‌ی نساء آیه‌ی ۷۱ هم حق امر به معروف و نهی از منکر را برای هر دوی زنان و مردان به گونه‌ای یکسان مقرر کرده که در محیط زناشویی شایسته‌تر و بایسته‌تر است. ولی چون توان زنان نوعاً از مردان در این سه مرحله کم‌تر است، در آیه‌ی ۱۲۸) به گونه‌ای مجمل آن را بیان نموده، و «فلا جناح» هم که این جا گناه اصلاح را سلب کرده از این روست که گمان گناه را در این باره نسبت به زنان بزداید، برخلاف خیال عرب جاهلی که زن هیچ‌گونه حقی نسبت به همسرش ندارد! مانند نفی جناح در سعی صفا و مروه، و در مورد نمازی خطرناک، که فریضه‌ی سعی و کاستی کیفی از نماز را در این گونه موارد ثبتیت کرده است.

چون زندگی زناشویی مشترک است، بر هر دوی زن و شوهر است که با هم‌آهنگی و کمک یکدیگر زندگی داخلی را اداره کنند، که نه مرد

بیشتر کنند تا جایی که آنها را سرآمد عادل‌ها کنند، بنابراین نه تنها نباید خودشان بی خود بهانه‌تراشی کنند بلکه بدیگران نیز نباید اجازه دخالت در زندگی آنان بدهند تا مزاحم این مرد عادل و زنان دیگر در این زندگی پرصفای مشترک نباشند، خصوصاً این‌که مسئله‌ی حسادت هم که از بدترین خصلت‌های انسان است در زنان شیوعی فاحش و واپر دارد بنابراین زنان باید سعی کنند، اولاً این حسادت خانمان‌سوز و شیطانی را از وجود خود دور کنند و ثانیاً به زنان دیگری هم که در این میان بخواهند از این خصلت ناپسند حسادت سوءاستفاده کرده و بخاطر هوای نفس خودشان موجب سلب آرامش این مردان و زنان مومن و مسلمان باشند جداً جلوگیری کرده و حق دخالت به هیچ‌وجه به آن‌ها ندهند. در این صورت است که رضای خدای متعال و آسایش دنیا و آخرت خود را فراهم خواهند کرد.

در صورتی که مهریه‌ی زن نقدی باشد زن حق دارد پیش از گرفتن مهریه‌اش تن به هم‌بستری ندهد، ولی اگر در مرتبه‌ی اول راضی شد آیا حق دارد برای مراتب دیگر تا هنگامی که مهریه‌اش را نگرفته از همبستری خودداری کند؟ ظاهر این است که چندان فرقی در این میان نیست، و در هر صورت چون مهریه‌ی نقدی حق نقدی زن است می‌تواند به منظور دریافت آن از همبستری جلوگیری کند، چنان‌که در تمامی حقوق نیز چنان است که اگر کسی نتواند حقش را از طرف بازستاند از باب تقاض می‌تواند برای دریافت حقش، حق متقابل دیگری را به‌طور موقت و برابر سلب کند، که اگر حق چنان تقاضی را

شرعیه او را طلاق دهد و یا خود زن - با شرائط شرعی - خویشتن را طلاق بدهد.

چنان‌که مرد حق دارد از زن - به گونه‌ای معمولی - بهره‌ی جنسی ببرد زن نیز مانند همین حق را بر مرد دارد و بلکه بیشتر، که مرد می‌تواند از زن‌هایی دیگر نیز به‌طور مشروع بهره‌ی جنسی ببرد. ولی برای زن چنان امکانی از نظر شرع وجود ندارد، و اندازه‌ی نهایی همبستری با زن جوان چهار ماه و ده شب - به اندازه‌ی عده‌ی وفات - است مگر این‌که در وقتی کم‌تر ضرورت داشته باشد، و اگر به جز این زن، زن یا زنهای دیگری داشت بایستی میان آنان مراعات عدالت را بکند که «وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۳) اگر ترسی دارید که میان چند یا دو زن عدالت زناشویی را مراعات نکنید پس تنها به یکی اکتفا کنید، و اگر نسبت به‌این یکی هم رعایت عدالت نمی‌کنید اصلاً حق ازدواج دائم را که دارای مسئولیت‌های سنگین است ندارید، و بایستی به‌طور مشروع دیگر نیاز جنسی خود را برآورید، که در درجه‌ی اول عقد موقعت هم به گونه‌ای کافی می‌تواند این نیاز را برطرف سازد، و بالاخره رعایت عدالت نسبت به یک زن، و چه مهم‌تر و مشکل‌تر نسبت به چند زن از واجبات اصلیه‌ی زناشویی است، و اصولاً داشتن چند زن خود میدانی است بس بزرگ و سخت برای پرورش عدالت زنان و مردان، که مردان آن چنان عدالت کنند که تمامی حقوق زنان متعدد به معنای ممکن‌ش محقق گردد، و زنان نیز با دریافت چنان عدالتی بس مهم مردها را تشویق به عدالت بیشتر و

بماند «لَعْلَ اللَّهُ يُحَدِّثُ بَعْدَ ذَلِكَ امْرًا» و بر مبنای آیاتی چون «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ أَخْوَةٌ» (۱۰:۴۹) اخوت ایمانی هم، هم چنان پای بر جا باشد. مرد حق ندارد پیشیزی از آن‌چه حق زن است کم کند، چه به او داده و چه هنوز نداده، که «وَ لَا تَعْصُلُوهُنَّ لِتَنْهَبُوهُ بِعَيْنٍ مَا آتَيْسُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيهِنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِيِّنَةٍ...» (سوره نساء، آیه‌ی ۱۹) «آن‌ها را در تنگنا قرار ندهید که بعضی از آن‌چه به آن‌ها داده‌اید باز پس ستانید مگر این‌که گناهی تجاوزگر و روشنگر مرتكب شوند» و آشکارا بفهمانند که ادامه‌ی زندگی با آن‌ها بر مبنای شرع امکان‌پذیر نیست، مانند زنا و سایر انحرافات اخلاقی و عقیدتی و مانندشان که زندگی را بس ناهنجار کند، که در چنان مواردی مرد حق دارد بعض - و نه تمام - آن‌چه به‌زنیش داده از او بازستاند، و در غیر این صورت «وَ آتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طَبِّنَ لَكُمْ عَنْ شَئِ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُّوهُ هَنِيَّاً مَرِيَّاً» (سوره نساء، آیه‌ی ۴) «مهریه‌های زنان را که بر مبنای صدق است و هم‌چون عسل بر آن‌ها گوارا است به آنان پردازید پس اگر به‌طیب خاطر و رضایت باطنی بی‌غل و غش و بدون دوز و کلک، بربخشش بخشنی از آن خشنود شدنند پس بخوریدش بس گوارا و دلربا». و این‌جا هم می‌بینیم که «شیئاً» بخشنی از مهر را مورد بخشنش نهاده و نه کل آن را.

و روی این اصل به‌هیچ‌وجه شوهر نمی‌تواند حق مقرر زن را کم کند، و یا در پرداختن آن سستی و تعلل نماید، که این حقی است «فریضه» که برتر از حق واجب است. مگر در طلاق باهن مانند «خلع و

نداشته باشد این خود ظلمی است بر فرد ضعیفتر خانواده. البته در صورت عدم توان و امکان مرد از باب «فَنَظَرَةٌ إِلَى مِيسَرَةٍ» باید به او مهلت دهد و مانع عمل جنسی او هم نشود.

مهریه در قرآن کریم گاه به نام فریضه و گاهی هم به نام نحله یا صدقة واجرت زناشویی - و نه صدقة - آمده، و برای هر یک موقعیتی است مهم که هر چهار عبارت بیان‌گر حقی واجب و محترمانه بر شوهر است.

مهریه را لازم است در متن عقد یا قرار قبلی مقرر کنند و اگر نکردند مهرالمثل یا به اندازه‌ی آن‌چه با هم توافق می‌کنند به عهده‌ی مرد خواهد بود.

به مجرد عقد تمامی مهریه - چه معین شده و چه نشده باشد - بر عهده‌ی مرد است، به استثنای این‌که اگر زن را پیش از عمل جنسی طلاق دهد بر حسب «إِنْ طَلَقْتُمُوهُنَّ مَنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِضَةً فَإِنْفِضُّ مَا فَرَضْتُمْ...» (سوره بقره، آیه‌ی ۲۳۷) تنها در این مورد است که فقط نصف مهریه بر عهده‌ی مرد است - ولی در صورت مرگ قبل از دخول تمام مهریه به عهده‌ی اوست - و چه بهتر که در طلاق پیش از دخول، زن این نصف را هم نگیرد، و بهتر از آن - چنان‌که گذشت -

این‌که شوهر تمامی مهریه را به همسرش بپردازد که همان‌گونه که آغاز ازدواج روی مهر و صفا بود، اکنون هم که به جدایی کشیده شده از روی مهر و صفا باشد. و در حد توان و امکان این جدایی زناشویی علت جدایی‌هایی دیگر نشود، و راهی هم برای ازدواج جدید با او

زنashویی در حد توانان، و این درباره زنی است که در عده‌ی رجعیه طلاق به سر می‌برد، تا چه رسید به زن زندگی، این مسکنش، و اما سایر نیازهایش:

در کریمه‌ی دیگری هم که درباره طلاق یافتگان است «وَ مَتُّهُنْ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَ عَلَى الْمُتَقْرِبِ قَدَرُهُ مَتَاعًا بِالْمَعْرُوفِ حَقًا عَلَى الْمُتَقْبِلِنَ» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۶) هر کس به اندازه کشش و گشايشش در هر حال باید به این زنان هدیه‌ای افزون از نفقه و مسکن طلاق رجعی بدهد، که این خود متعاعی است به شایستگی و حقی است بر عهده‌ی پرهیزکاران، در آیه‌ای دیگر که آن هم درباره طلاق یافتگانی است که از شما فرزندی دارند، «وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۳۳) «و بر عهده‌ی پدر است روزی و پوشش آنها به شایستگی» و در صورتی که سکنی و پوشش و روزی طلاق یافتگان رجعی و یا بائی صاحب فرزند بر شما واجب است، آیا وظیفه‌ی شما نسبت به زن زندگیتان که هم چنان در رابطه‌ی زناشویی با شما است چیست؟

و این جا «رزق‌هی» در برابر «کسوت‌هی» و «اسکنوهی» چهره‌ای عمومی دارد که تمامی نیازهای معمولی زنان را دربر دارد، که شامل معالجه‌ی بیماریشان، و سفرهای واجب و یا شایسته‌ای که در زندگی زناشویی معمولی است می‌باشد.

اگر شوهر نفقه‌ی واجب زن را در صورت امکان نپردازد، زن حق دارد به هر وسیله‌ی ممکن نفقه‌ی خود را بازستاند، و بالاخره این نفقه

مبارات» با این تفاوت که در طلاق خلع حد اکثر کل مهریه بخشدیده می‌شود اما در مبارات حدود نصف مهریه مورد عفو و اغماض قرار می‌گیرد و نیز در مورد گناهی تجاوزگر از ناحیه زن که «الا أن ياتين بِفاحِشَةٍ مُّبِيِّنةٍ».

لازم به ذکر است که در طلاق خلع یا مبارات که تمام مهر مورد عفو قرار می‌گیرد دو درجه متصور می‌گردد: ۱ - این که مقصراً اصلی زن باشد و به خاطر هوی و هوس بخواهد از شوهرش جدا شود و به دیگری به پیوند دهد که در این صورت عفو مهر یا نصف مهر متعین و قابل قبول است. ۲ - چنان‌چه مرد مقصراً باشد و به خاطر هوی و هوسی که دارد کاری کند که زن بدون هیچ‌گونه تقصیری مجبور به طلاق شود و به قول عوام‌الناس - مهرم حلال جانم آزاد بگوید - چنان‌که این‌گونه باشد گرچه از روی ناچاری مهریه‌اش را بخشدیده است لکن شوهر تمام مهر را و در موقعی بیش از آنرا نیز مدبون همسرش می‌باشد که جزو حق‌الناس است و چنان‌چه پرداخت نکند عذاب اخروی را به‌دلیل خواهد داشت.

نفقه

کلیه‌ی مخارج ضروری همسر بر عهده‌ی شوهر است که تا اندازه توانش بایستی متحمل شود، درباره مسکنش «أَسْكِنْتُوْهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وُجُوكُمْ» (سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۶) آن‌ها را مسکن دهید همان‌گونه که خود جای گرفته‌اید» که در خانه‌ی خود و یا خانه‌ی مناسب

تشکیل زندگی دائمی دهد، و نه هر زنی مورد رغبت چنان زندگی است، و آیا چنان مردان و زنانی که آمادگی زندگی دائمی را ندارند بایستی از زناشویی وقت هم محروم باشند؟

ما اگر آیه‌ی صریح در عقد منقطع نداشتمی عمومات و اطلاعات آیات نکاح هر دوی دائم و منقطع را زیر پوشش می‌گرفت، چنان‌که «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ» همان‌گونه که بیع قطعی را شامل است بیع شرط را نیز در بردارد.

و چنان‌که اگر شما توانایی تهییه یا ساختن خانه‌ی ملکی را ندارید، می‌توانید خانه‌ای در حدود نیاز خود خرید موافق و یا اجاره کنید، هم‌چنین ازدواج که از اهمیت و ضرورت بیشتری برخوردار است، اگر توان ازدواج دائمی را ندارید، ازدواج منقطع جایگزین آن است، و آیه‌ی «فَمَا اسْتَمْتَعْمُ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» (سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۲۴) که با لفظ استمتاع در برابر تمامی آیات نکاح و ازدواج به‌نهایی به‌چشم می‌خورد، خود نماینده‌ی اهمیت و موقعیت بسیار حساس عقد منقطع است، و چنان‌که مهریه‌ی زنان دائم «فریضه» است، این جا هم «فریضه» است گرچه فرق‌هایی میان عقد دائم و منقطع می‌باشد: در ازدواج دائم قصد و یا امکان و عمل بهره‌برداری جنسی شرط اصلی نیست، که شرط نشده هم خود امری است فطری و طبیعی، ولی در ازدواج منقطع با لفظ «فما استمتعم» واقعیت بهره‌برداری جنسی و یا هرگونه بهره‌ی شهوانی را که اعم از عمل جنسی و مقدمات آن است، شرطی اصلی برای تحقق یافتن عقد منقطع و

دینی است برگردان شوهر که هیچ گاه بدون رضایت زن از عهده‌ی شوهر ساقط نمی‌شود.

اگر زن بدون نفعه نتواند با مرد زندگی کند، و یا نخواهد به‌چنین زندگی در اثر نداشتن نفعه‌ی مناسب و یا سایر شرائط زندگی به‌آن ادامه دهد، که زندگیش موجب حرج و یا عسر باشد، و یا در اثر ادامه‌ی این زندگی به‌سربیچی از واجبات شرعی مبتلا می‌شود، در تمامی این موارد می‌تواند یا واجب است از شوهرش طلاق بگیرد، و اگر شوهر نپذیرفت حاکم شرع او را وادر به‌طلاق و یا زندگی شایسته کند، و اگر حاکم شرع نیز نپذیرفت هر مجتهدی عادل می‌تواند و باید به‌ولایت شرعیه او را طلاق دهد و چنان‌چه حاکم شرع‌الأتقی هم در کار نبود بر عدول مؤمنین واجب است که در واسطه با خلاصی و رهایی این زن چاره‌ای بیندیشند و در صورت ضرورت او را طلاق دهند، که در همه این صورت‌ها حق رجوع در عده ساقط است. ختم کلام این‌که زن در صورت عسر و حرج حق دارد و می‌تواند به‌هرورسیله‌ای که می‌شود و ممکن است خود را طلاق دهد، گرچه خودش طلاق‌دهنده‌ی با شرایطش باشد.

عقد منقطع

این نیز هم‌چون عقد دائم از سنت‌های اسلامی است، خصوصاً برای زنان و مردانی که توان مسئولیت‌های زناشویی دائمی را ندارند، چه از نظر مال و یا سایر جهات و احوال که نه هر مردی می‌تواند

دارد، به ویژه در صورتی که وصیت شود و این وصیت زیانی به دیگر وارثان نزند، و اگر زن دائمه‌ای در کار نبود به دلیل اطلاق «ازواجکم» زن منقطعه بدون شرط اirth بر است ولی شوهر در هر صورت از زن منقطعه هم اirth می‌برد.

این جا طلاقی وجود ندارد، که با پایان یافتن مدت مقرر و یا بخشیدن تتمه‌ی آن از هم جدا می‌شوند، و در نتیجه در این جدایی شرط نیست که در زمان پاکی باشد که با او نزدیکی نکرده است، و یا در زمان حیض یا نفاس نباشد و نیز شهادت عادلان این جا شرط نیست به خصوص هنگام پایان یافتن مدت. زیرا بحسب آیه‌ی «و أَشْهِدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنْكُمْ» (سوره‌ی طلاق، آیه‌ی ۲) شهادت ویژه‌ی طلاق و رجوع در عده‌ی رجعیه است و نه هرگونه جدایی همسران، چنان‌که در فسخ و یا انفاسخ عقد دائم هم شروط طلاق در کار نیست.

و نیز برخلاف عقد دائم که پس از طلاق سوم حرام موقت و پس از طلاق نهم حرام دائمی می‌شود، این جا چنان جریانی نیست، که چنان‌چه زنی را صد بار هم با عقد منقطع بگیرد هرگز بر او حرام نمی‌شود.

این جا تشکیل خانه‌ی زناشویی لازم نیست مگر بحسب شرط، و آن جا در هر صورت لازم است، مگر در صورت رضایت زن.

حق هم خواهی مقرر در عقد دائم به خصوص میان زنان متعدد این جا نیست، مگر در صورت نیاز ضروری همسر که کلاً در صورت توان شوهر واجب است.

این‌ها موارد مهمه‌ی فرق‌هایی است که میان عقد دائم و منقطع

پرداختن مهریه مقرر دانسته است، که مهریه‌ی او هم در برابر این بهره‌برداری است، و چنان‌که در خبر نیز هست «هُنَّ مُسْتَأْجَرُونَ» اینان مورد اجاره‌اند، ولی راجع به زنان دائمی اگر هم از مهریه‌ی آنان احیاناً لفظ اجر آمده، اجرشان در برابر اصل زناشویی است، و نه استمتاع که بهره‌برداری شهوانی و یا جنسی است، قصد دوام و انقطاع هم به گونه‌ای که برای طرفین معلوم باشد از شرائط صحبت عقد است که اگر قصد هیچ‌کدام در کار نباشد هرگز عقدی نیست، و در منقطع باید مدتی منظور گردد که عرفاً و نوعاً زمانی پیش از مرگ است، روی این اصل عقد منقطع ۹۹ ساله و مانندش هرگز منقطع نیست بلکه از دائم هم بیشتر است و در نتیجه چون هیچ یک نیست این عقد هم شاید از هر دو جهت باطل باشد گرچه عقدی برای زمانی بیشتر و یا برابر عمر همسر طبعاً دائمی است چنان‌که گذشت.

در عقد منقطع نفقة‌ای بر عهده‌ی شوهر نیست مگر در صورتی که به هنگام عقد شرط کرده و یا عقد را بر مبنای نفقة نهاده باشند جز در صورتی که همسری با عقد دائم داشته و نفقة‌ی همسر موقت، آن زن دائم را در تیگنایی غیر قابل تحمل بیاندازد، که این جا شرط نفقة هم درست نیست.

زن منقطعه اگر با زن دائمه باشد اirth بر نیست زیرا «أَوْلُ الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ»‌اند، در این صورت اirth همسر در انحصار زن دائمه است، مگر این‌که عقد مشروط به اirth باشد که این جا به جای اirth در صورت امکان و گنجایش مالی. حقی از ثلث

تخلف، زن حق طلاق را دارد، و اگر اصل رضایتش در عقد، مشروط به شرطی حلال است اگر تخلف شود زن حق دارد عقد را فسخ کند و این جانیازی به طلاق هم نیست. ولی چنانکه این شرط حلال ضمنی باشد و نه اصلی در صورت تخلف مرد - با توان انجامش - زن حق طلاق دارد و نسبت به شرط‌های مرد هم همین‌گونه است، مگر اینکه بدون شرطی حرام اصولاً راضی به این ازدواج نباشد، که عقدش تنها بر مبنای عدم رضایت از آغاز باطل است. مانند آنکه زنی بگوید به شرط اینکه تو فلان‌کس را به قتل برسانی من با تو ازدواج می‌کنم و یا به شرط اینکه من بی‌حجاب باشم با تو ازدواج می‌کنم یا شرائط حرام دیگر، به طوری که بدون تحقق این شرائط هرگز راضی به ازدواج نباشد هم شرط و هم عقد از اول باطل است، و شرط اصلی حلال نیز چنانست که در صورت ترکش عقد بخودی خود باطل است زیرا در این صورت اصلاً رضایت زن در کار نیست.

اگر یکی از دو همسر در ضمن عقد شرطی حرام غیر اصلی کرد، تخلف از این شرط واجب است و اختیار فسخ هم در کار نیست. ولی اگر این شرط اصلی و صد درصد باشد چنانکه در مسئله گذشته گفته شد چنان عقدی در هر دو شرط حرام و حلال باطل است.

نگریستان بهزنان نامحرم

نگریستان به چهره‌ی زن نامحرم سه‌گونه است: ۱ - بدون شهوت و ریبه ۲ - با شهوت و بدون ریبه ۳ - با ریبه، و مقصود از ریبه شهوتی است که از مقدمات نزدیک استفاده‌ی جنسی است چه بوسیدن یا

است، و در سایر احکام ازدواج هم آهنگی کاملی برقرار است. عقد منقطع مانند عقد دائم، عقدی لازم است و هیچ یک از طرفین حق ندارند بدون علت آن را برابر هم ننند. فقط به هنگام حرج یا عسر و یا ترس از اینکه ادامه‌ی زناشویی زمینه‌ی انجام کاری حرام گردد، جدایی واجب می‌شود.

اما در مورد عده زن منقطعه که آقایان دو طهر فرموده‌اند و در کنیز گفته‌اند یک طهر «پاکی» کافی است این مسئله مورد قبول نیست و از نظر عقل و شرع هیچ‌گونه فرقی در مورد کنیز و متعه و دائم نیست - و هر سه باید پس از فراق و جدایی از همسر سه طهر و سه حیض عده‌نگه دارند، و این خود بر مبنای حکمت احتمال حمل در این سه ماه است، چنانکه در بحث طلاق مفصل‌آ ذکر خواهیم کرد.

شرط‌های درست و نادرست در ازدواج

هر شرطی که برخلاف کتاب الله یا سنت رسول الله ﷺ باشد حرام و احياناً عقد را باطل می‌کند، مثلاً اگر زن با مرد شرط کند که زن دیگری را نگیرد که اگر گرفت کلاً رضایت به این عقد ندارد، و یا وکیل باشد در طلاق، این عقد از ابتدا باطل است، زیرا چنان شرطی مرد را بر ترک کاری که شرعاً جایز است الزام می‌کند که به اصطلاح تحریم حلال است، ولی شرط‌هایی که برخلاف شرع نیست پذیرفته است مانند شرط مسکن و مانندش در حد توان و امکان، که مرد حق سرپیچی از این‌گونه شرط‌ها را در حد امکان ندارد و در صورت

دارد یا رغبت ازدواج با او ندارد.

غضن به معنای پوشش است، و «من ابصارهم» در مردان که عورت های دیگران را کلاً - چه زنان و چه مردان - از دیده اشان بپوشانند، و هم چنین «يَغْضُضَنَ مِنْ ابصارهِنَّ» در زنان، پوشش دو بعدی را دربر دارد، که هم خود از این نگریستان چشم هاشان را بپوشند که آن را برهمن نهند و هم به هر سیله ای دیگر دست دور باش به آنها بزنند، که این دو درباره عورت هاست، و سپس «وَلَا يُبَدِّئنَ زِينَتَهُنَّ» (سوره نور، آیه ۳۱) آشکار کردن زینت هاشان را چه اصلی و چه فرعی کلاً شامل است.

حکم حجاب و نگریستان در قرآن کریم در اختصاص مؤمنین و مؤمنات است بنابراین نظر کردن به دختر نابالغ، و یا نظر کردن پسر نابالغ به دختر بالغ از این حکم بیرون است، مگر پسری که توانایی عمل جنسی را داشته باشد که «أَوِ الطَّفْلُ الَّذِي لَمْ يَظْهِرُوا عَلَى عَوَازِ النِّسَاءِ» (سوره نور، آیه ۳۱) اطفالی را که چیرگی بر عورت های زنان نداشته باشند از این ممنوعیت بیرون دانسته، که معنی ظهرور، اطلاع و امکان استفاده از عورت زنان است، و نه صرف اطلاع که عبارت درستش «لَمْ يَطْلِعُوا» است و نه «لَمْ يَظْهُرُوا».

روی این اصل مردانی هم که توان یا امکان جنسی ندارند چنانند که بر حسب همین کریمه «أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولَى الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ» (سوره نور، آیه ۳۱) «مردانی که در حاشیه زندگیند» که نیاز جنسی هرگز ندارند، که یا خیلی پیرند و یا حالت و یا آلت مردانگی ندارند، و یا

دست مالیدن و یا مقدمات و مؤخراتی دیگر که همه در جمله هی بهره هی جنسی مختصر می شوند.

نظر در دو صورت آخر به طور مسلم حرام است، و در صورت اول دلیلی روشن بر حرام بودنش نیست، که عمدہی آنها در روایات «النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سَهَمِ إِبْلِيسِ» است که نگاه کردن تیری است از تیرهای شیطان، و پر روشن است که تنها نظری تیر شیطان است که احیاناً به هدف می خورد، و نظری که به کلی خالی از شهوت باشد اصلاً تیر شیطانی و شهوانی نیست تا احیاناً به هدف بخورد.

آیاتی هم که نظر کردن را حرام کرده تنها در موردی است که از روی شهوت یا ریبه باشد، و یا موجب دنبال کردن زن و اذیت شدن او گردد که در حکمت حجاب آمده «ذَلِكَ أَذْنُى أَنْ يُعْرَفَنَ فَلَا يُؤْذَيَنَ» (سوره احزاب، آیه ۵۹) «این - حجاب زنان از مردان - نزدیک تر است به این که - به پاکی و عفت - شناخته شوند و مورد اذیت نباشند» و هم چنین است «ذَلِكَ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبِهِنَّ» (سوره احزاب، آیه ۵۳) «این - حجاب و نظر نکردن به زن - پاک تر است برای دل های شما و دل های ایشان» در هر صورت چون حرمت نظر بر مبنای «يَغْضُضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ...» (سوره نور، آیه ۳۱) برای پیشگیری از بهره های جنسی مقدماتی و غیره است، در صورتی حرام است که مورد این گونه جریاناتی باشد، و در صورتی که اصولاً هیچ گونه احتمال و یا امکان بهره گیری جنسی در میان نیست این گونه نظر کردن ها نیز حرام نیست مانند نظر کردن به زن های پیر و فرتوت یا زنی که اصولاً انسان از او تقر

مرد خانه و پسران و دختران خانه هرگز جاذبه‌ی جنسی وجود ندارد - ولی در محارم اگر جاذبه‌ی جنسی باشد حجاب هم بر آنان واجب می‌شود - و در عین این‌که در این‌جا محرومیت عرضی حاصل است در عین حال این پسران و دختران اجنبی ازدواج با آنان هم جایز است، مانند مردان یا زنان بی‌شهوت.

و آیا نظر بدون شهوت به غیر موضع حساس زنان کافر، حرام است یا نه؟ دلیل روشنی بر حرام بودنش نداریم، زیرا نگریستان به‌نامحرمان در آیه‌ی مربوطه‌اش تنها درباره‌ی مؤمنان است، و فقط عمل جنسی وكل ارتباطات شهوانی با زنان غیرمسلمان حرام است و بس، و سایر بهره‌های جنسی نیز ظاهراً نه تنها از این‌گونه زنان بلکه از حیوانات و مانندشان نیز مشروع نیست، که اصولاً شهوت رانی به‌غیر وسیله‌ی مقرر شرعیه که تنها همسرانタン می‌باشد حرام است. زیرا در آیه‌ی المؤمنون «إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِم» آمده که در پی عمل جنسی هرگونه شهوت رانی با غیر همسران را حرام شمرده است. «و لَا تقربوا الزنا» (سوره‌ی اسری، آیه‌ی ۳۲) نزدیک شدن به‌زن را - و نه تنها خود زنا را - حرام کرده بلکه مقدمات آن را نیز حرام کرده است.

اگر زن با حجاب شرعی ببیند و یا بداند مرد اجنبی به‌او نظر ناپاک می‌کند بایستی او را نهی کند، و اگر اثر نکرد بایستی از جلوی چشم او پنهان شود و یا صورت خود را که پوشیدنش اصولاً واجب نیست از باب نهی از منکر عملی از او بپوشاند.

در حجاب اسلامی پوشیدن صورت و دو دست تا میچ واجب

بالاخره چنان جرأتی به‌خود نمی‌بینند که با بانوی خانه‌ای که در آن کار می‌کنند درآمیزند اینان نیز از نامحرمان نیستند.

حکم حجاب زنان مسلمان بر دو مبنی است، یکی احترام ناموس و عفاف زنان و این‌که مورد پی‌گیر و آزار قرار نگیرند، و دیگری هم حفظ عفت و پاکی مردان که از هوسرانی با زنان در امان باشند، و هر دوی این‌ها بر محور امکان استفاده‌های جنسی است، بنابراین زنان غیر مسلمان، و یا زنان مسلمانی که اگر از بی‌حجابی بازشان دارید نمی‌پذیرند و برحسب روایتی که درباره زنان روستایی است که حکمت این‌که نظر کردن به‌آن‌ها جایز است این است که «لَا تُهُنَّ إِذَا نُهِيَنَ لَا يُنْهَيْنَ» «اگر نهیشان کنی نمی‌پذیرند» در این‌جا احترام چنان زنی که پاییند به‌حجاب نیست از بعد نظر کردن به‌غیر صورتشان - به‌جز جاهای حساسشان - نیز ساقط است، و تنها بعد دوم و سوم ممنوعیت نظر کردن می‌ماند که از روی شهوت یا ریبه باشد که در این صورت چنان‌چه مرد احساس خوف کرد باید روی خود را برگرداند و صحنه را ترک کند.

دختر و پسر اجنبی که هم‌چون فرزند خود بزرگ کرده‌اید که یا نمی‌دانند از فرزندان اصلی شما نیستند و یا می‌دانند ولی در هر صورت هرگز تجاذب جنسی در این میان نیست، پسرشان مشمول «لَمْ يَظْهُرُوا عَلَى عَوَرَاتِ النِّسَاءِ» و «التابعين غير اولی الاربة من الرجال» است، و دخترشان هم برحسب آیاتی مانند «وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ» هر دو در حکم محارم‌اند، که نه برای این پسر و نه برای آن دختر نسبت به‌زن و

چنان‌که نظر ناپاک مرد به زن اجنبيه حرام است، نظر ناپاک زن هم به مرد اجنبي حرام است، و به استثنای حجاب کامل برای مردان، که حجاب زنانه بر مردان واجب نیست اما حجاب مردانه که باید غیر از مواضعی که عرفاً بدون اشکال است مانند صورت، گردن، دست‌ها تا مچ یا قدری بالاتر و پاهای بالای قدم‌ها و امثال این‌ها، بقیه اندام مانند سینه، کمر، شکم، ران‌ها و بازوها را از نامحرمان بپوشانند و اصولاً ملاک و معیار کلی مواضع حساس و شهوت‌برانگیز می‌باشد که حکمت پوشش بر مبنای همین اصل استوار است با این فرق که در زنان تمامی اندامشان محرك و شهوت‌برانگیز است اما در مردان همه اندامشان این‌گونه نیست، بلکه بعضاً مقتضی آن است، که پوشش همان‌ها کافی است.

و بالاخره هرگونه نظری به زنانی که بازنشسته از ازدواج نیستند، نسبت به غیر صورت و دست‌هاشان حرام است ولی نسبت به این دو تنها از روی شهوت حرام می‌باشد و قرآن هم در جمع پوشش غیر صورت و دست را واجب کرده که در نتیجه نگریستان به جاهای دیگر از اندام زنان کلاً حرام است، و نه تنها اندامشان که اصولاً دیدن چهره‌ی شهوت‌انگیز لباس‌های شهوت‌انگیز و محرك و اطوار در رفتار و یا سخنانشان نیز حرام است، چنان‌که نسبت به زنان پیامبر بزرگوار است که در سخن نرم‌ش نباید داشته باشند که بیماردلان نسبت به آنان طمع کنند.

نیست که خود از «الاً ما ظَهَرَ مِنْهَا» است، زیرا این دو عضو خود به خود پسیداست و «لا يبدين» آن‌ها را در بر نمی‌گیرد، چنان‌که «خمرهن»: روسربی هاشان و «جلابیهن»: لباس‌های سرتاسری‌شان که باید گلوها و سینه‌های هاشان را بپوشاند کف دست‌ها و صورت‌های هاشان را در بر نمی‌گیرد، زیرا «من» در این دو مورد برای تبعیض است و نه کل، و بالاخره پوشاندن این‌ها واجب نیست مگر در موارد استثنایی.

برای این دو جای بدن زن قبل از آیات حجاب حجابی ناتمام بوده، به این معنا که افزون بر صورت‌های زنان گردن و گلوهای آن‌ها پوشیده نبود و هم‌چنین در لباس سرتاسری آنان مقداری از سینه‌ها و پاهای آن‌ها حجاب نداشته و این دو آیه - «خُمُر» و «جَلَابِيب» آن بدحجابی را ممنوع کرده و فرمان به پوشش آن مقدار را صادر فرموده و اتمامش را به وسیله همین دو پوشش بیان فرموده و نه پوشیدن سرتاسری کل بدن و صورت را، مگر در موارد استثنایی مانند جایی که اجنبي عمداً و از روی شهوت به چهره و صورت او نظر می‌کند، در این صورت تکلیف، نخست نهی از منکر است و در صورت عدم تأثیر، پوشیدن صورت نیز لازم است، ولی در غیر این حالت باز بودن صورت حرام نیست و در حال احرام که واجب است صورتشان باز باشد آن‌جا نیز اگر نظری شهوانی پیش آید باید به هرگونه‌ی ممکن جلوگیری نماید، و در این حالت اگر بفهمد به او نظر ناپاک می‌کنند طوری باید صورت خود را بپوشاند که وسیله‌ی پوشش با صورتش برخورد نکند.

این‌ها درباره‌ی نگریستن زنده است، ولی نگریستن به‌چهره‌ی زنان در تصویر متحرک تلویزیونی، و یا تصویری بی‌حرکت در صورت عدم تحریک شهوت هرگز حرام نیست، مگر این‌که این نگریستن وسیله‌ی دسترسی به‌زن مورد نظرش و یا باعث محرماتی دیگر باشد، و در هر صورت آن‌گونه نگریستنی که پی‌آمد شهوانی حرام دارد حرام است. و واجب نبودن حجاب کامل در سیزده سال مکی خود دلیلی است روشن براین‌که اصل واجب بودن حجاب برای جلوگیری از جریان‌های شهوانی و جنسی است، که در مکه‌ی خوفناک و حالت آغازین اسلام حجاب کامل واجب نبوده، و در مدینه هم با آن‌که از نظر قاعده‌ی کلی نسبت به‌نامحرمان اعمّ از این‌که نظرشان شهوانی و یا غیرشهوانی باشد بطور کلی حجاب واجب شد که این خود برای جلوگیری از پیامدهای حرام شهوانی برای همیشه و هر زمان است.

زندگی نامه مؤلف

(خادم القرآن محمد صادقی تهرانی)

آیت الله العظمی دکتر محمد صادقی تهرانی، در سال ۱۳۰۵ در محله گلوبندگ (نزدیک بازار تهران)، متولد و در خانواده‌ای روحانی پرورش یافت. پدر ایشان حاج شیخ رضا لسان المحققین (لسان الاعظین) از بزرگان خطبای ایران و از سرسری‌سلسله علمداران معارض سلطنت پهلوی، اولین معلم علم و عمل و راهنمای آیت الله صادقی، ایشان را در ۵ سالگی به مدرسه اسلام واقع در گذر مستوفی فرستاد و از همان اوان کودکی ایشان را با معارف اسلام آشنا نمود.

دوره متوسطه به دبیرستان پهلوی (سمیه‌ی فعلی) واقع در خیابان ری رفتند و پس از اتمام دوره دبیرستان فکر حضور در حوزه و تحصیلات اسلامی در ایشان قوت پیدا کرد. بدین ترتیب در سن ۱۴ سالگی در جنب دروس اسلامی، در مدرسه سپهسالار مشغول یادگیری مقدمات عرض و ادبیات شدند.

سپس به حلقات دروس عرفانی، اخلاقی و تفسیری آیت الله شاه آبادی بزرگوار، استاد امام خمینی پیوستند. محور درسی آیت الله شاه

خمینی رفته که علیرغم سن کم مطالب را به خوبی درک کرده و امام خمینی لقب شاه آبادی کوچک به ایشان دادند.

در سال ۱۳۲۳ با ورود آیت الله بروجردی به قم در دروس ایشان نیز شرکتی فعال داشتند بطوری که در جلسات پاسخ استفتائات آیت الله بروجردی در مسائل فقهی خود اتخاذ رأی می‌کردند.

در سال‌های حضور ایشان در قم آیت الله علامه طباطبایی نیز نقشی عظیم در استمرار درجات تفسیری، عرفانی، فلسفی و اخلاقی ایشان داشت.

ایشان که از کودکی به واسطه تعالیم استاد آیت الله شاه آبادی به قرآن مایل بودند، تصمیم گرفتند همه علوم رایج در حوزه را بر اساس مبانی قرآنی برای خود دسته‌بندی و مبتنی بر بیان قرآن در سخنرانی‌های عمومی و خصوصی و تألیفاتشان ارائه نمایند. ایشان اعتقاد داشتند که طلب حوزه‌های علمیه چه مبتدی باشند و چه متوجه و یا منتهی، باید محور اصلی تحصیلاتشان قرآن و در حاشیه آن سنت قطعیه باشد.

پس از ۱۰ سال توقف مستمر در قم به تهران آمدند و در قیام ملى شدن نفت همکاری و همراهی بسیاری با آیت الله کاشانی داشتند. در آن دوران علاوه بر جلسات سخنرانی هم تدریس و هم در دانشگاه کار می‌کردند که به توصیه آقای کاشانی امتحان مدرسی دادند که همراه با آقایان مطهری و شیخ مهدی حائری قبول شدند و در دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی) واقع در پل چوبی و در مدرسه

آبادی، قرآن از دیدگاه عرفان و فلسفه و در همه صحبت‌های خود چه عرفانی و چه فلسفی و چه اخلاق، آیه متناسب موضوع مطرح می‌کردند. درس‌ها و روش و منش استاد اعظم، شاه آبادی برمبنای قرآن، تأثیر بسزایی در ذهن و روح آیت الله صادقی گذاشت و از آن پس قرآن را در زندگی و کار و تحصیل، کتاب مرجع و منبع قرار دادند. پس از چندی با مشورت استاد شاه آبادی تحصیل در مدرسه خان مروی (فخریه) را آغاز نمودند. در مدرسه مروی در ادبیات عرب آیت الله حاج شیخ محمد حسین زاهد؛ استاد عظیم الشأن اخلاق و درس فقه، آیت الله حاج شیخ میرزا باقر آشتیانی و دروس منطق و کلام، آیت الله حاج سید صدر الدین جزایری و نیز درس فلسفه و دوره شرح تحرید، آیت الله حاج میرزا مهدی آشتیانی از فلاسفه بزرگ و درجه اول شرق و آقا میرزا احمد آشتیانی (عموی ایشان) عارف و فیلسوف و فقیه بزرگ و... تدریس داشتند. مدتی هم در درس فلسفه آقای رفیعی شرکت داشتند.

نشان صوری روحانیت و عمامه گذاری ایشان، توسط آیت الله شاه آبادی صورت گرفت.

همزمان با جنگ جهانی و فرار رضا شاه و به تخت نشستن پهلوی دوم، محمد رضا، آیت الله صادقی در سال ۱۳۲۰ عازم قم شدند. به مرور زمان، خلاً دوری از منبع بزرگ فیاض ناچارشان ساخت تا در قم شخصی از آن نمونه و سنج را پیدا کنند، در نتیجه به کلاس درس امام

می خواستند احکام الهی را از قول به فعل تبدیل کنند و به دنبال مرجعیت و کارهای تشریفاتی نبودند.

پس از فوت آیت الله کاشانی، با ایراد سخنرانی در مسجد اعظم قم، در اولین سالگرد آیت الله بروجردی در اعتراض به صحبت‌های شاه در ۴ بهمن ۱۳۴۱ از سوی ساواک محکوم به اعدام شدند که ناچار ایران را مخفیانه به قصد حج ترک نمودند.

در عربستان نیز بدليل فعالیتهای سیاسی علیه شاه در مکه و مدینه بین عمره و حج دستگیر و ۱۳ روز در زندان شرطه العاصمه به سر برداشته با وساطت علماء به خصوص آیت الله حکیم آزاد شدند و تحت الحفظ به عراق رفتند.

در عراق نیز در جریان فعالیتها، با مقدمات سفارت ایران در بغداد و کنسولگری ایران در کربلا، چند مرتبه هجوم و توپه کردند که ایشان را دستگیر کنند، اما با اراده الهی و به وسیله ظاهریش آیت الله خوبی مانع شدند.

پس از دو سه ماه جهت پایه‌ریزیهای انقلاب در شرق و اروپا به مصر و اتریش رفته و حدود دو ماه شب و روز با دانشجویان ایرانی و عرب جلسه داشتند.

سال سوم حضورشان در نجف، از مسابقه تألیف در رابطه با امیرالمؤمنین با خبر شدند که کتاب علی و الحاکمون را نوشتند که آقای سید جواد شبّر، مدیر تشکیلات مسابقه، نامه‌ای دال بر درجه اول شناخته شدن کتاب نزدشان آوردند. این کتاب در آن زمان با تیراز

سپهسالار تهران شرکت کردند. هنگامی که مشغول اتمام دوره لیسانس بودند، قانونی وضع گردید تا با برگزاری ۴ امتحان ۴ مدرک لیسانس از جمله علوم فضایی، علوم تربیتی، تبلیغ و فقه بدنهند که هر چهار امتحان را داده و چهار لیسانس گرفتند. سپس دوره دکترا را گذراندند و به امر آیت الله بروجردی سه سال هم در دانشگاه تدریس کردند. تز دکترای ایشان در مورد ستارگان از دیدگاه قرآن بود که درجه فوق ممتاز را کسب کرد و بعدها به صورت کتاب به چاپ رسید.

در فروردین ۱۳۶۳ شمسی چاپ اول کتاب بشارات عهدین در مقابله با بهاییت منتشر شد و از لحاظ اینکه در آغاز نشر بشارات حدود ۷۰ نسخه برای کلیساها و سفارتخانه‌های مهمن مسیحی و... فرستاده شد، راه مناظرات و گفتگوهای بسیاری برای آیت الله صادقی گشوده شد.

ایشان همچنین در مقابله با اندیشه‌های ماتریالیستی یا جهان‌بینی مادی عده‌ای از دانشجویان، جلسات بحث و پرسش و پاسخ ترتیب دادند که پس از برگزاری جلسات صحبت‌های ایشان و به جهت مراجعات و تأکیدات زیاد خوانندگان، با عنوان آفریدگار و آفریده به چاپ و انتشار آن مبادرت گردیده و در محیط دانشگاه، ادارات و غیره منتشر گردید.

دکتر صادقی در همه حال به دنبال اصلاح نظام اداری، اقتصادی، فکری و.... مبتنی بر احکام قرآن بوده و سعی داشتند با رفتارهای گوناگون این رویکرد و دیدگاه را به عموم جامعه برسانند، ایشان

ایشان با تشكیل شورای عالی شیعه، تشکیل نماز جمعه و نیز تأثیفاتی نوین زمینه‌ای مناسب برای گفتگو با علمای ادیان دیگر برای اثبات حقانیت اسلام قرآنی ایجاد نمودند. با شدت گرفتن جنگ داخلی لبنان آیت الله صادقی آنجا را به قصد حجاز ترک نمودند.

با سخنرانی در مسجد الحرام، کلاس درس مکه برپا شد و بعد از رسول الله و ائمه معصومین، ایشان اولین شیعه بودند که به طور رسمی در مسجد الحرام درس می‌دادند، در آن زمان محمد بن عبیر با توجه به روابط آشنایی با ایشان دستور داد مدرسین مسجد الحرام یک کلمه علیه شیعه و ائمه شیعه حرف نزنند. این مسئله موجب شد که در مسجد الحرام و در خطبه جمعه نه تنها صحبتی علیه شیعه نمی‌شد، بلکه راجع به وحدت اسلامی حرف‌هایی زده شد.

ایشان در سال ۵۷ برای دومین بار و به فاصله ۱۷ سال دستگیر شدند و پس از آزادی به بیروت رفته که پس از تثبیت موقعیت در لبنان، به فرانسه رفته تا امام خمینی را در نوفل لوشاتو ملاقات کنند. همچنین سفری به ایتالیا داشتند و در دانشگاه‌های ایتالیا سخنرانی با موج بسیار عظیمی در رابطه با لزوم تأسیس حکومت اسلامی داشتند.

پس از ورود امام به ایران ایشان نیز به وطن بازگشتند که علاوه بر سخنرانی‌هایی در سراسر ایران، قبل از اعلام رسمی نماز جمعه جمهوری اسلامی، در مشهد و جمکران، دانشگاه صنعتی شریف و دانشگاه تهران نماز جمعه تشکیل دادند.

۱۰۰ هزار جلد در بیروت چاپ و منتشر گردیده و اکنون ترجمه آن با عنوان علی و زمامداران چاپ شده است.

به مرور زمان درس ایشان در عراق، نسبت به دیگر درس‌ها با جماعت بیشتری رو به رو شد و بعد از مدتی کوتاه، حدود ۸۰۰ نفر از طلاب بلاد مختلف فارسی و عربی زبان با فکر آزاد و بر مبنای آیات مقدس قرآن تفسیر و موازین صحیح را پخش نمودند. فقط جاذبه قرآن و با رنگ بی‌رنگی با قرآن کار کردن و تحمیل نکردن رنگ‌های حوزه‌ای بر قرآن، این جماعت را جذب نمود.

به نظر ایشان، فقه قرآنی، فقه گویا است که همواره مستند به وحی شریعت خاتم است و فقط پویایی موضوعات را پذیرد و نه پویایی احکام را و به این جهت هیچ گاه بن‌بستی ندارد و بدون ذره‌ای تغییر در احکام ثابت شریعت، همیشه پاسخ‌گوی تمامی پرسش‌ها است.

ایشان برای استمرار قیام در دو بعد سیاسی و قرآنی تصمیم به برپایی نماز جمعه در نجف گرفتند، البته انجام آن بسیار سخت و از فعالیت‌های مهم بود.

با آغاز اخراج ایرانیان از نجف اشرف و کل شهرهای عراق آیت الله صادقی به بیروت هجرت کردند و جریان دو نهضت قرآنی و سیاسی به مدت پنج سال در بیروت نیز ادامه داشت و در جلسات سخنرانی با سعی بر بیان مطالب قرآنی، بحث‌های سازنده افکار صحیح اسلامی و سوزنده افکار غلط موجود در لبنان مطرح می‌نمودند.

اسلامی ۱۹۲۰ عراق، حکومت قرآن، مسافران، برخورد دو جهان بینی، ماتریالیسم و متأفیزیک، نماز جمعه و... اشاره نمود. ایشان در مرحله آخر تحقیقات قرآنی خویش، با احساس مسئولیتی عظیم ترجمه و تفسیر قرآن را به فارسی گرد آورده، که برای فارسی زبانان حجت و بیانی روشنگر و برای سایر ترجمه‌های تفسیری پس از متن عربی قرآن اصل و بنیادی شایسته باشد و بررسی‌ها و دقت‌های عمیقی که در آن به کار برده شده به زبانهای دیگر بازگردانده شود. ایشان در همه حال ابراز داشتند که با کمال تأسف با بررسی کامل و مکرر بهترین ترجمه‌های تفسیری فارسی قرآن، اشتباه‌های کثیری در هر کدام از آنها دیده شده است. چه در معانی لغوی یا جملاتش و چه در فصاحت و بلاغت بی نظریش و چه در انتخاب الفاظ نفر و پرمغزش و حتی در بازگرداندن ادبی آیاتش، زیرا قرآن چنانکه در لغت عربی زیباترین و زیبندترین بیان و معنی را در بردارد، برگردانش نیز بایستی همچنان بهترین و معجزه آساترین برگردان باشد و بایستی با دقت و شرایط شایسته‌تری مورد توجه قرار گیرد. ترجمه تفسیری و برگردان درست قرآن بسی سخت‌تر و دقیق‌تر از تأییفات دیگر و حتی از تفسیر تفصیلی قرآن است و بایستی با شرایط ویژه‌ای صورت گیرد. بر این پایه نمی‌شود به صرف دانستن زبان عربی و زبانی دیگر برای ترجمان قرآن همت گمارد زیرا این همه حقایق وحیانی را در قالب مختصراً آوردن بسی دشوار و پراهمیت است. در تفسیر مختصراً ترجمان فرقان که ترجمه‌ای فشرده از

ایشان به جهت مشورت‌هایی با امام خمینی و برای ریشه‌دار کردن نهضت و انقلاب قرآنی، در کارهای اجرایی شرکت نکرده و در قسم اقامات نمودند و بر محور معارف قرآن دروس، تأییفات و خطابات خود را ادامه دادند.

حدود سال ۶۷ با وقوع ماجراهی سلمان رشدی و کتاب آیات شیطانی، کتابی با نام آیات رحمانی در پاسخ به گفته‌های او نوشته شد که در حقیقت اعدام افتراءات او باشد. حدود سال ۷۰ و پس از ۱۰ سال اقامت در قم، تأییف ۲۵ جلد از تفسیر سی جلدی الفرقان را، ضمن دو تدریس عربی و فارسی به اتمام رساندند و در این سی جلد سعی کردند که اگر نکته‌ای مغفول و یا خطای مشهود نسبت به آن آیه مبارکه در میان تفاسیر شیعه و سنی باشد، متذکر شوند.

پس از تأییف تفسیر الفرقان سعی کردند که در رشته‌های تفسیری، فلسفی، فقهی و... آثار تحقیقی قرآنی به چاپ رسانند. علاوه بر تفسیر الفرقان، کتاب‌های تبصره الوسیله، علی شاطئ الجمعه، به زبان عربی و رساله توضیح المسائل نوین، فقه گویا، اسرار مناسک و ادله حج، مفت خواران و... را نوشته شدند که در آنها مباحث مهم فقهی قرآنی را مطرح کردند.

از دیگر کتابهای ایشان می‌توان به نقدی بر دین پژوهی فلسفه معاصر (نقدی قرآنی بر کتاب‌های هرمنوتیک آقای دکتر محمد شبستری و قبض و بسط شریعت از آقای دکتر سروش)، انقلاب

تفسیر الفرقان است علاوه بر بررسی‌های بسیار دقیق در برگردان قرآن حتی سیمای وزن و صدای قرآنی هم به اندازه ممکن رعایت شده است.

والسلام على عباد الله الصالحين

مجمع نظارت بر نشر آثار

حضرت آیت الله العظمی دکتر صادقی تهرانی